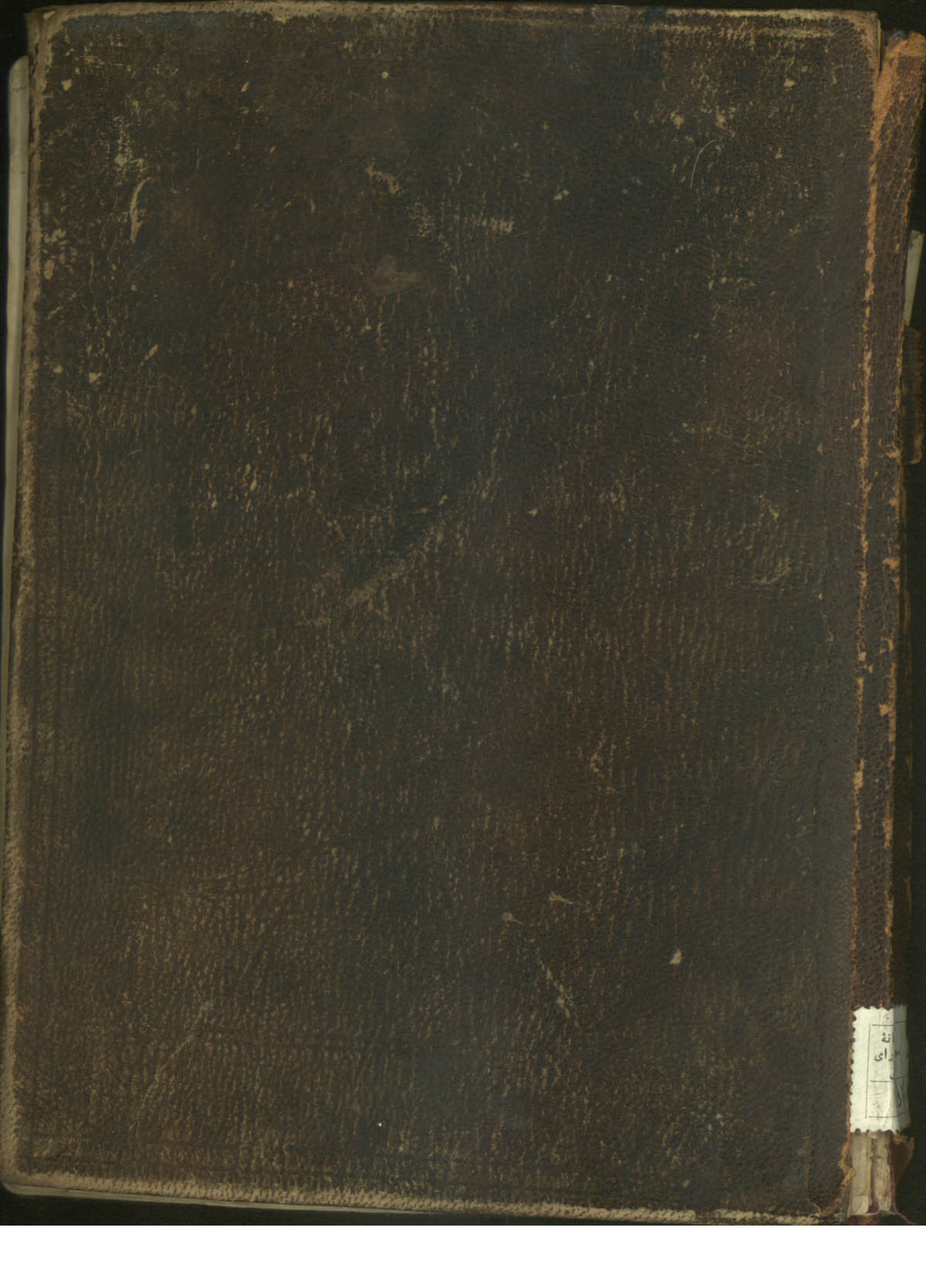
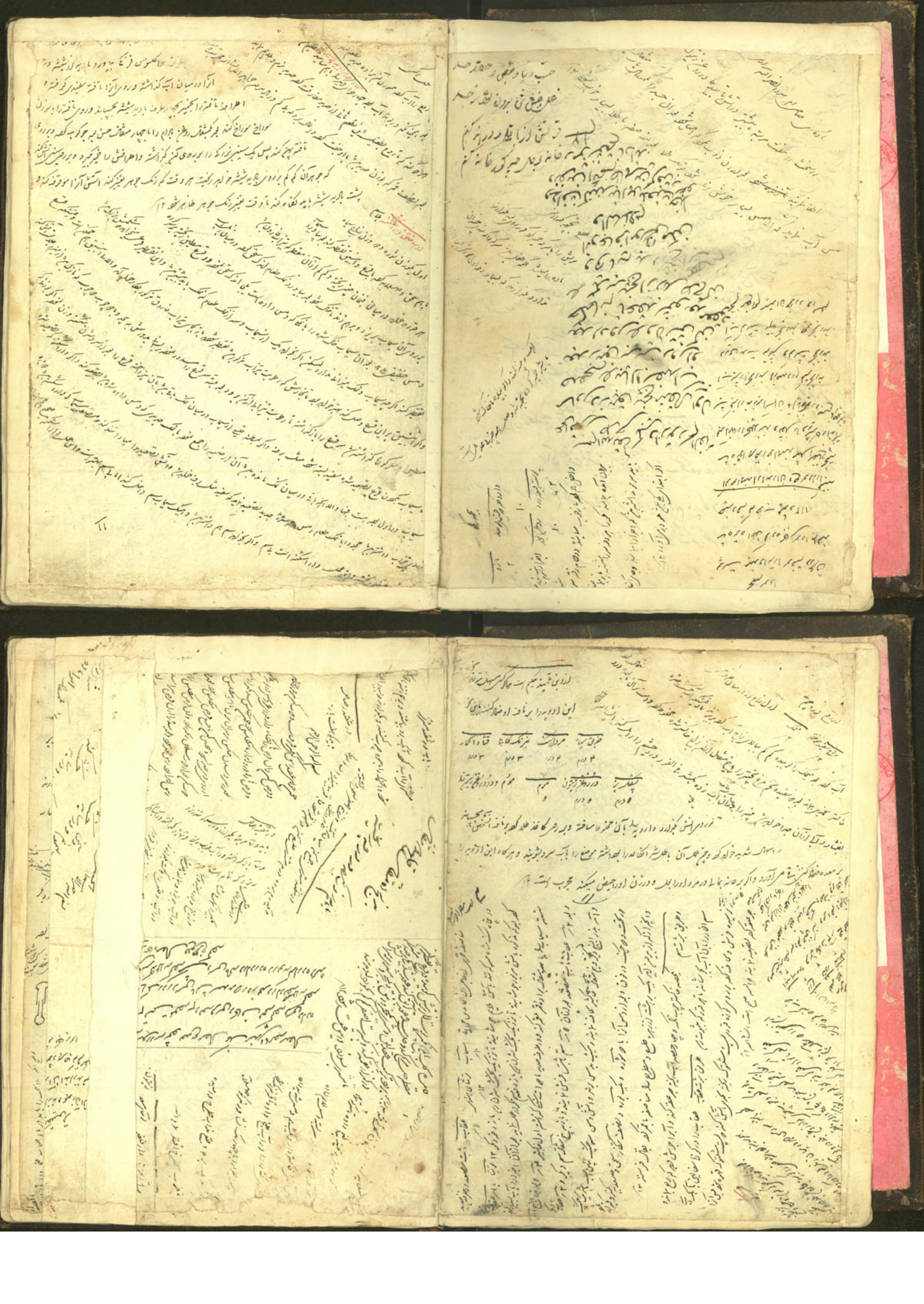



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
کتاب
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۵۲۰۱
شماره ثبت کتاب ۹۰۷۲۴



حب از یاد مشق و حق ز حسد

علم غیر تن برون شد ز حسد

زلف تن از یاد در دره کنم

از دمی قسمه حلیم است حاکم سهل تر نو

این ادویه را بر ناف او ضماد کنند



سنده در بریزند در قش آهنی

دارالرس که صابون که پانیه بریزند بر
بغیر آب صابون

بر روی اوده بر روی آتش ده شب و روز بگذارند

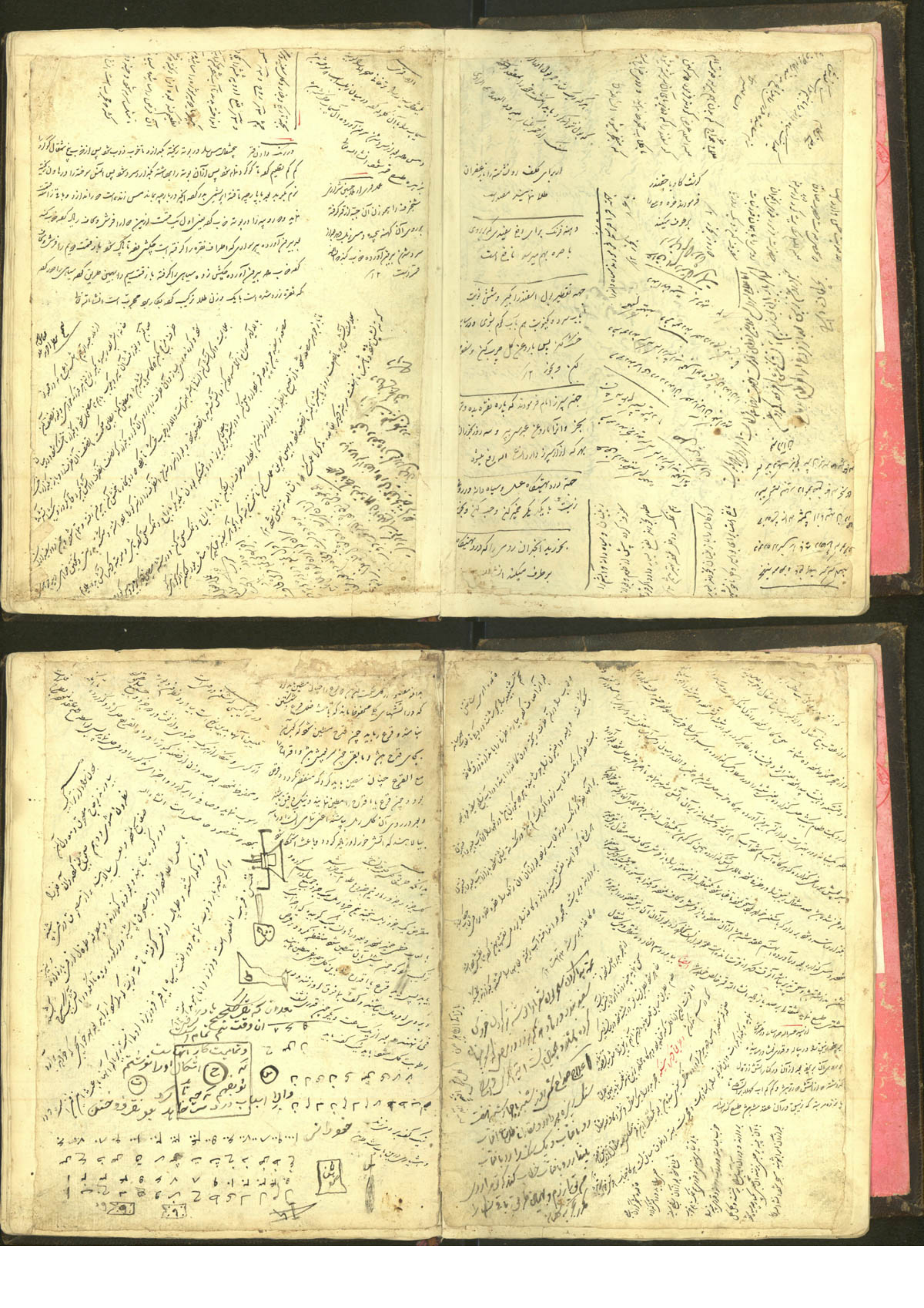
بعد بر کهول انداخته بعد دین خچه صیقل کرده
ریخ اون نشکاسات بیخ خوب باشد

بعد از آن ۳۰ روز در آب سرکه صیقل کنند و در شیشه بکنند

در دهان آن شیشه را از موی اسب ... بریزند و دهان شیشه را ...

بگذارند و در زیر طعام ماش ... هر چند که پائین آید ...

... روغن بریزند عجب سوزنه ...



چشمه سیماب در بوته ریخته بگذارد تا خوب ذوب شود پس از خوب بیخ مثقال گوگرد
کم کم تعلیم کند تا گوگرد دود شود پس آن آن بوته را بحال خود بگذارد سرد شود پس آنکس سوخته را در هاون بریزد
نرم بکوبد بعد با پارچه تافته ابریشمی جدا کند آنچه در پارچه بماند مس زنده است و آنرا از و دو پاره تا
ورقه نقره را در بوته خوب کند یعنی اول یک قسمت از نقره را فرش و کافه را کند ...
بیرون آورده ببرادی که اطراف نقره را گرفته است بکش تا پاک شود باز قسمت دوم را فرش و ...
کند خوب ... بیرون آورده بکش زده سیاهی را گرفته باز قسمت سیم را بهمین طریق کند سیاهی را دور کند
که نقره زرد شده است با یک وزن طلا ترکیب کند بکار برد مجرب است انشاء الله تعالی

برای کلف روغن تخم را با زعفران
طلا ... مقصود است

دهنه فرنگ برای رفع سفیدی که از روی
با چهره بهم میرسد نافع است

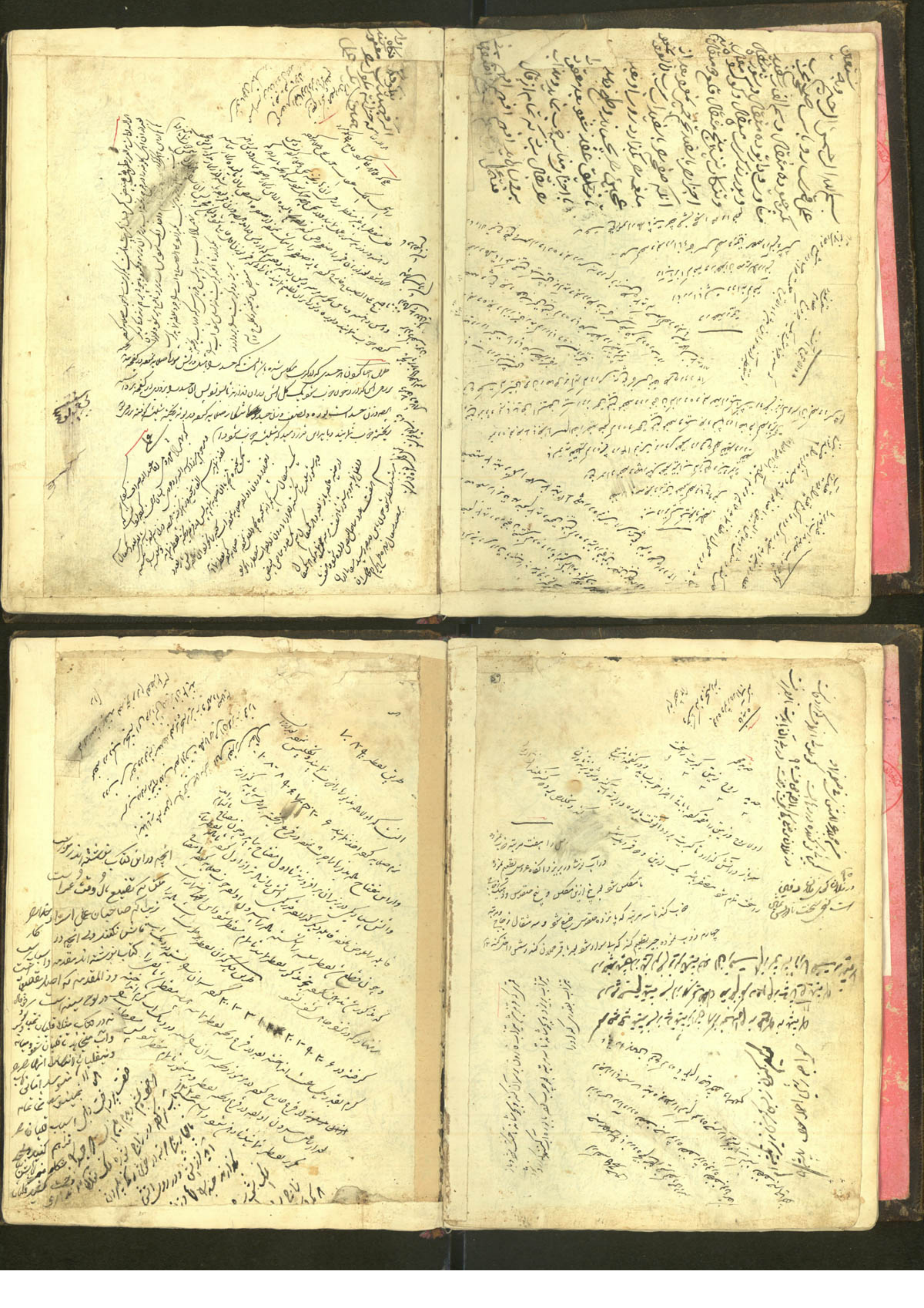
جهت تقطیر البول اسفندرا کبیر و شش نوبت
با آب سرد و یک نوبت هم با آب گرم بشوید و ...
خشک کند پس با روغن گل چرب کند و ...
کند و بخورد ۱۲

جهت سپرز امام فرمودند که پاره نقره بدهد ...
بجز و آنرا با روغن عنبر سر بپزد و سه روز بخورد ...
بهر که از آزار سپرز دارد انشاء الله رفع میشود

جهت درد بهیگاه عسل و سیاه دانه ...
زیت با یکدیگر مخمر کند و حب کند و بخورد

بخورید انجدان رومی را که درد بهیگاه ...
برطرف میکند انشاء الله

که در آتشهای که محفوظ مانده که باعث ...
بنا شد و قرع را به چیز قرح ... شود که ...
بجای قرح ... و ما بقی چیز ... و اقرح
مع القرح ... باید کرد که منفعل ... و قرص
...
و بعد در روی آن ... تمام ...
بیالاید که آتش خود را از ... گردد و باعث ... شود



بگیرد و از این [illegible] و سوا الغار [illegible] مثقال و [illegible] مثقال [illegible]

و اجزای ثلاثه را کوبیده در نهایت نرمی و با پانی [illegible] خمیر کرده [illegible]

در [illegible] در حقه [illegible] کذا [illegible] و تنور را آتش کرده [illegible]

آب [illegible] کند و حقه را در میان تنور گذارد و آتش [illegible]

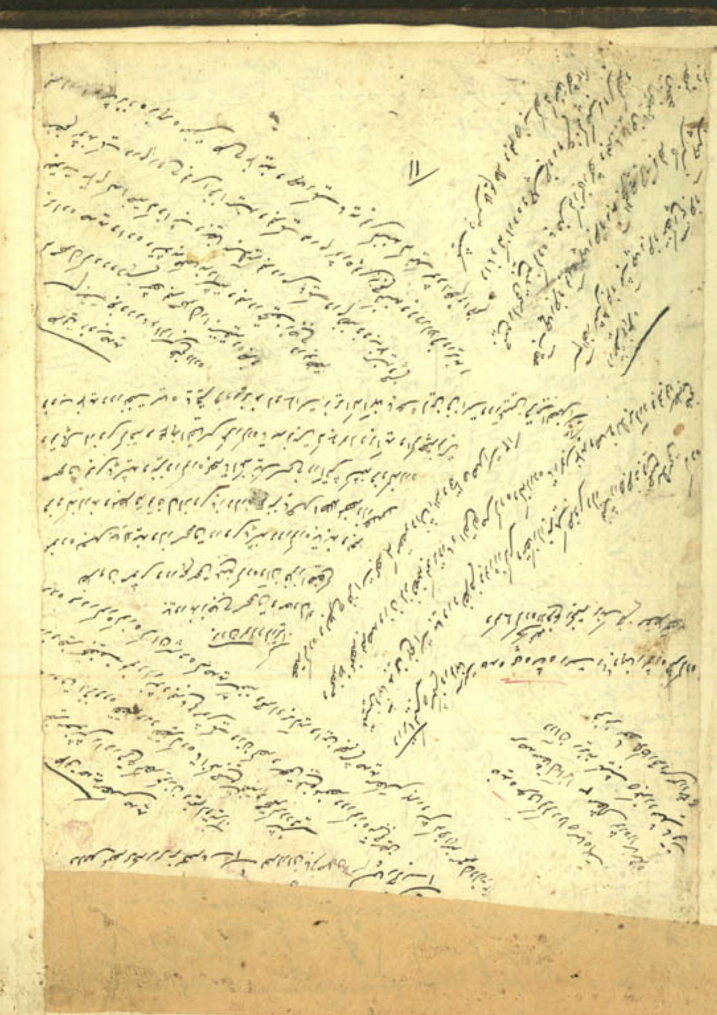
باشد تا صبح و بعد از آن حقه را بیرون آرد و اجزای [illegible]

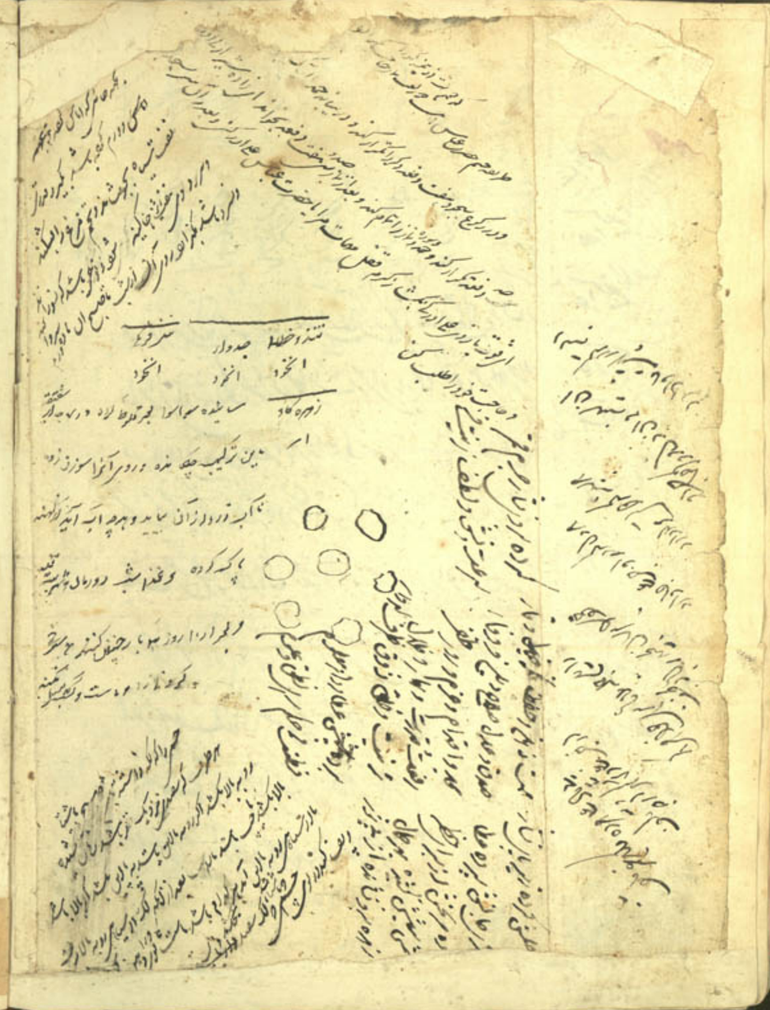
در [illegible] شود [illegible] و بعد از آن [illegible]

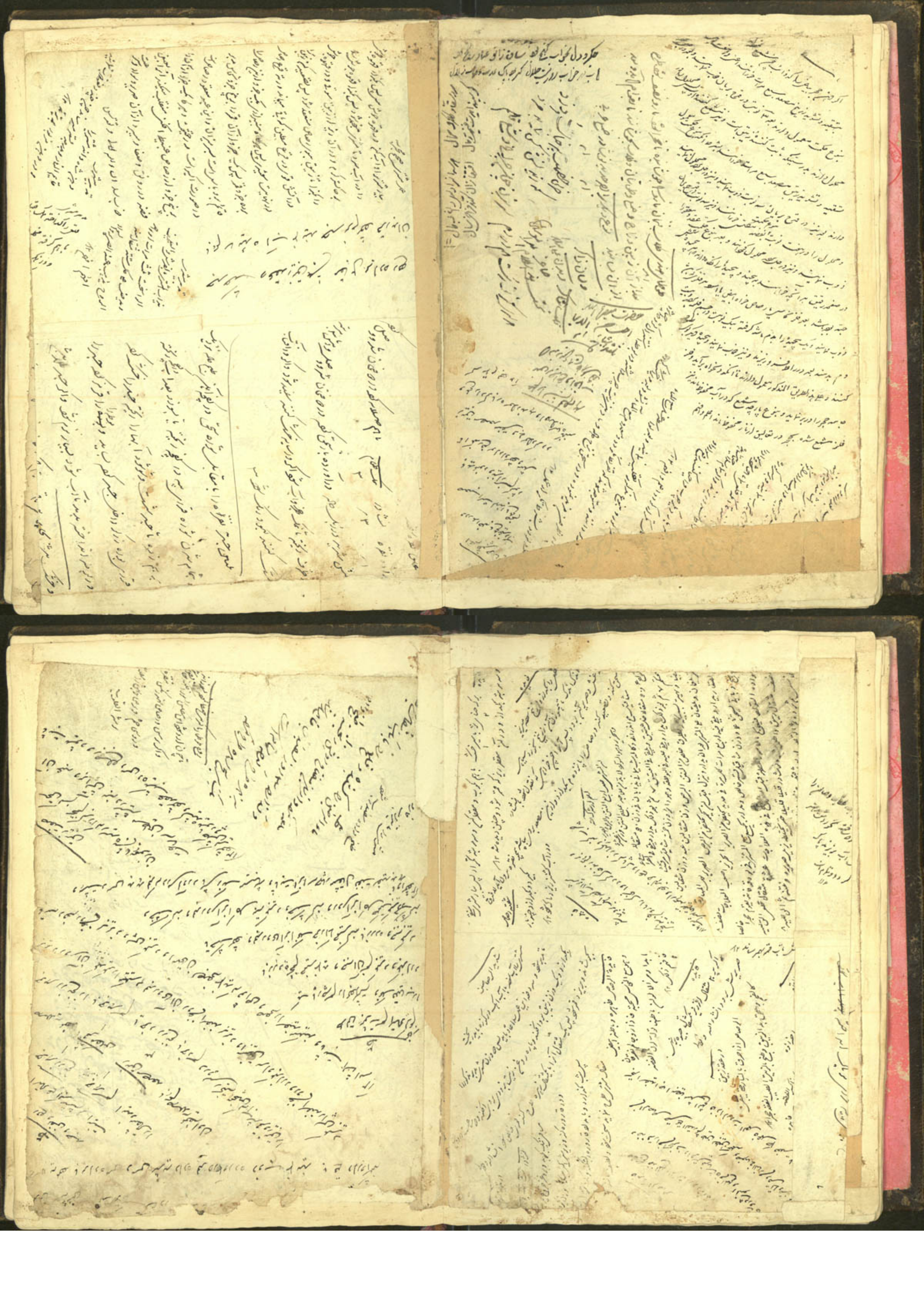
از آن [illegible] مثقال [illegible] طرح کند [illegible]

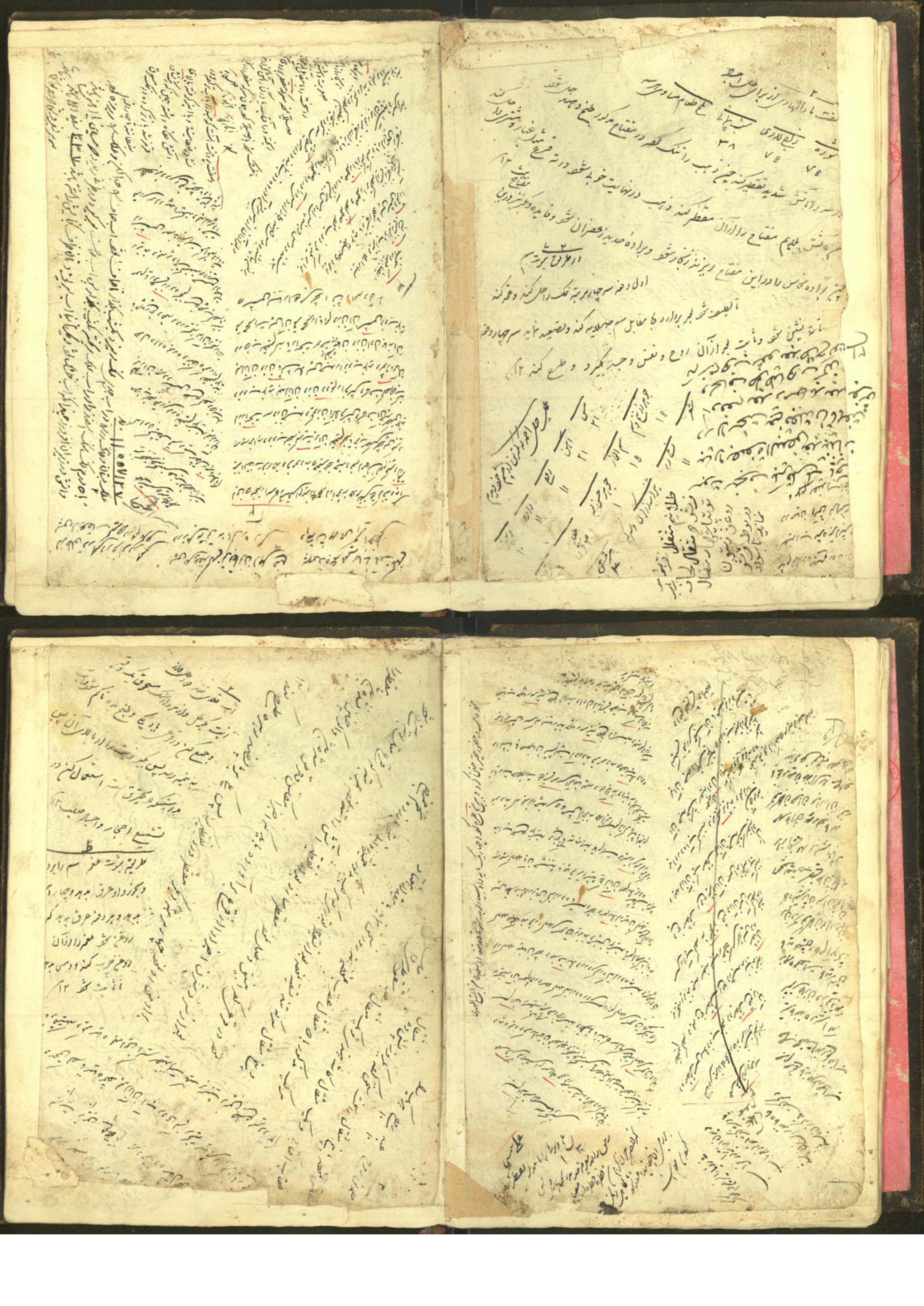
[illegible] قوه [illegible] اجزای مذکور با [illegible] ۹ [illegible]

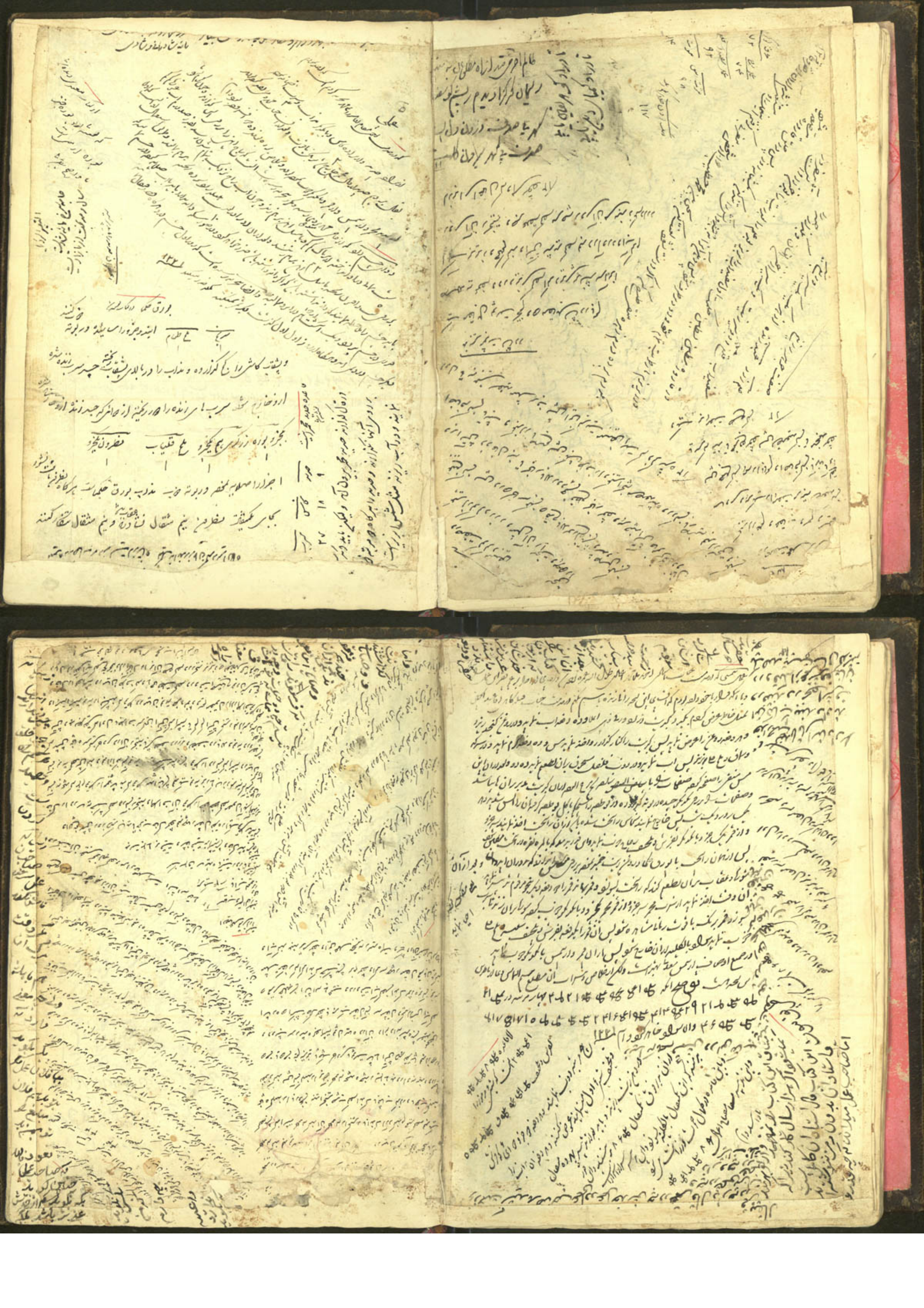
[illegible] طلا [illegible] حاصل [illegible]











من الاقاليم الاقليم الاول ... [illegible]

من الاقاليم الاقليم الاول ومن البلدان السند والهند والزنج وفرقة الدرالی الیابسة والعمارات والجبال ولهم جهات

الفلک المغرب وجبهة الاسد البرزة والبیتین لهم یوم السبت ولیلة الاربعاء ولهم الساعات الساعة الاولی

والثامن من یوم السبت وکذلک من لیلة الاربعاء والاولی والثامن من یوم الاحد والثانی وکذلک لیلة الخمیس

والاولی والثامن من یوم الاثنین ولیلة الجمعة للقمر والاولی والثامن من یوم الثلثاء ولیلة السبت للمریخ والاولی

والثامن من یوم الاربعاء ولیلة الاحد لعطارد والاولی والثامن من یوم الخمیس ولیلة الاثنین للمشتری والاولی والثامن

من یوم الجمعة ولیلة الثلثاء للزهرة ولها ... من الطبایع ... [illegible]

... [illegible] ... من المعادن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... ولهم من الحیوانات

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد
چون حکماء این علم شریف را نگفته اند و ننوشته اند مگر بقلمهای رمز چنانکه گفته اند لم یکتبها احد من الحکماء
الا بالاقلام المستورة و آن رمز را هم الهیین و فرا پس نوشته اند از راه ظلم و این عبد مذنب فانی
ابن اسمعیل محلاتی بنده راضی بقضا مرکی رضا مخالفت قول ایشان را نموده نظر بقول تعالی

والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم
تمام تدبیر را فاش و از ماده راست در خانه های این علم شریف را گفته تا جناب احدیت بهر
کس عطا کند بی رنج داخل این کنج شود چنانکه گفته انه الله المعطی والمانع و این رساله
موسوم است بمفتاح البیوت پس بدانکه حجر حکما ماده ایست تمام تر از هر شی و معتدل تر
از هر چیزی در اوست چهار عناصر تمام تر از آنچه در عالم است و یک چیز است و حجریست چنانکه
گفته انه الهنا واحد و حجرنا واحد و در عالم صغیر و کبیر نیست و اصل اصل او در عالم ...
و نیست از موالید ثلاثه چنانکه گفته اند نیست از بسائط مرکبات بلکی چون مرکب کنی بکن فیلون
دیگر گفته اند آب و آتش اوست چنانکه گفته ماء ناره و داخل نمیشود در این علم غیر چیزی چنانکه
گفته اند و تدبیر منه و فیه تمامه و جناب مولای متقیان فرموده است الحجر الکریم ارض
سائلة و ماء جامد و هواء راکد و نار خامدة و حکما گفته اند واعلم ان علم الحجر
حق و ماسواه باطل پس باید چهار عناصر او را از یکدیگر جدا کنانه از او سوا نمود و اینست تفصیل
حکماء و بعد هر یک را لطیف کرد تا کدورتی در میان ایشان نباشد تا باعث فراغ هر یک شود و این تهذیب حکماء
پس بعد از لطیف کند هر یک را داخل هم نمایند و این است تزویج و تقریب حکماء پس چون گفته اند آب او
آتش اوست ابتدا اول باید آب او را از او گرفت باشد آب را از مقدم این عمل نمود و دام ...

پیغشینه

پر شده پس چون آب از آتش گرفتی آن آب را حکما ماء نامیده و انبیاء فرات پس تعفین کن این آتش شبانه روز
و تقطیر نما تا نامیده شود بماء حادّه پس رد بر ارضیه خود نما و تعفین و تقطیر کن تا نامیده شود بحل الثقیف
باز رد بر ارضیه خود نموده و تعفین و تقطیر نما تا نامیده شود بماء مثلث و ماء البحر و این است مفتاح
المفاتیح و مفتاح مطلق و نفس بارده و زیبق غربی و لبن العذرة و حجر اول پس بریز از آن ۳ برابر نصف
خود حجر تازه و تعفین نما هفت شبانه روز تا اجزاء او بکمال انحلال رسد پس حل میشود نصف حجر
تا نزدیک بنصف پس این است نفس حجر یعنی روح حجر پس اخذ کن او را و نگاه دار و بگیر تتمه ارضیه
که باقی مانده و بریز بر او از مفتاح برابر او و بریز او را با آتش قوی تر از اول یک شبانه روز و مقطر کن
بفتیله و باز رد بر ارضیه خود نموده و تکرار عمل نما تا حل شود و روح شود و این را نامیده اند ماء الرحم
و تقطیر نما و تکرار عمل کن تا هفت مرتبه یا کمتر تا بشود مثل آب و اگر باقی ماند چیزی که حل نشود بینداز
زیراکه بکار نمی آید تا جمع کن تمام آبها را که جدا از او حل شده و ببیز او را تا عقد شود و بگردد روغن مثل
روغن چراغ یا مثل عسل یا بی و این است نجم و عسل و خمس حکماء و خمیر اول و حجر دوم پس نگاه دار تا در ...
از این خمس حکماء را او باقی را تحقیق کن بنار کرسوز ... با آتش ... پس بریز بر آن از نفس و تعفین
تا هفت دیگر شبانه روز تا آنکه نزدیک شود به خشک شدن پس بریز یک برابر دیگر از آن نفس مفتاح
و تعفین نما هفت دیگر شبانه روز دیگر پس بریز یک یک برابر دیگر از نفس حجر و تعفین نما هفت دیگر شبانه روز
دیگر و این است تزویج اول میان آب و آتش که زوجه دانه و ترکیب اول ... و در معدن و این سه
آب را نامیده اند تعلیم ... پس مقطر کن و رد کن قاطر را بر ارضیه خود بعد از تحقیق و تعفین
تا یک شبانه روز و تقطیر کن و تکرار عمل نما تا هفت مرتبه یا کمتر بدرستیکه حل میشود و منعقد میشود و بر اطراف
میشود از او ... و قبول میکند نزدیک شدن ... و ... سوخته ...
و در جه نبات ... حکما ... ایشان و خاکستر سوخته شده و حجر سیم پس بر کاه کن و بید ...
پس داخل میشود ترکیب دویم و تدبیر حجر سیم پس بگیر جزو از ... حکما که ... ست و یک

دیگر جزو از شمس ایشان که زر است و سحق کن بنار زکی و فرو بر آتش ابد و برابر خود
از مفتاح نفس و تعفین نما چهل شبانه روز در زبل تر که سیاه میشود و این است
تزویج دویم و تسوید اول پس مقطر کن اما باشد که بنه نشیند از لطیف ارض
در این تقطیر چیزی زرنیخ بر نصف اناء مثل زیبق مصعد با آرد باید و اگر
طلوع نکرد چیزی در نصف اناء سیاه داد بدیکه بگیر آنرا این فرو بر آن داد ابد و
برابر او از نفس خود از مفتاح و تعفین نما بیست روز دیگر و مقطر کن در
این جا است که آتش افروز دور مریخ و تحصیل اکلیل غلبه و انجم معد شود
او را نامیده اند باکلیل ارض تا بالا رفته و نفس رتبه و نشادر حکما زیبق
مصعد و نشادر نج معدنی و حجر دویم و حجر چهارم و هواء عناصر پس قاطر را
رد بر ثفل خود نمو بعد از سحق و تعفین کن یک شبانه روز و تقطیر
نما و تکرار عمل کن تا هفت مرتبه یا کمتر بدرستیکه کبود میشود
و بعض سبز میشود و سفید میشود و اینست تبییض اول و اطراف
میشود از او سوختن بطل و سوزانیدن پس ابتدا کن بترتیب
پس بریز از مفتاح در ته قرع ده جزو و از اکلیل یک جزو بدرستیکه آن
بجوش میاید بی آتش پس سوار کن بزودی انبیق پس مقطر کن
آنرا یک مرتبه بدرستیکه بسته میشود مثل روغن چراغ و این نامیده
شده است بماء الالهی و تلو خالد و اگر کامل دو مرتبه مقطر کن تا مثبت کرده
و نامیده شمع شب حکما پس باقی میماند در ته قرع ارض سفید
شده و نامیده اند آنرا بارض بحیه و ارض باقیه و ارض مقدسه

و نحاس حکما و جد ثانی و ابن النار که نموده اند از آتش سخت
پس بگیر از شمس حکما بوزن این جد پس قسمت کن بده قسم پس تشمیع کن
آنرا بده تشمیع بزمی آتش بدرستی که ریح الذهب میشود مثل شمس و قرمز
میشود قرمزی و این را نامیده اند جد جدید و حجر اول و این زمان
تحلید خالد است و نهایت بر نوبت با آتش تشمیع اینست که از صورت
طبیعی بصورت مومی برسد و خشک شود پس هم چنان که اکسیر است
ابراکرم کرده باو بخورانید تا شمع شود و بفشرد و این عمل چندان
مستمر شود که بار بار تشمیع او زیاد شود تا محلول شود و حاصل این
حل و عقد بین خشک را تر کردن و تر را خشک کردنست پس بگیر
از جد تازه یک جزو و از اکلیل نصف جزو و از ماء الالهی ۳ جزو پس
ماء الالهی را در ته قرع نموده بر آتش نرم گذار پس بینداز در او
تاج را بعد از آن جد تازه را پس میشود مستکی و این است
تسوید دویم و ترکیب ... حیوانی پس ... سیوم ... پخته او تا آنکه عقد شود او
و سفید شود بخوردن خود و این است تبییض دویم و ...
یک صد و پنجاه روز است و بعضی صد و بیست روز گفته اند و بعضی
که سفیدی پیدا شود در هشتاد روز اما نیست خبر در این که بیشتر این سفید
شود و بعضی از حکما صبر کرده اند تا عقد شده است بخوردن خود و بعضی
از این ذخیره کرده اند از اکلیل قدری کمر پس داخل کرده اند بر ترکیب
شده مثل ... اول که بزودی منعقد شود و این است انچنان
چنین بگیر سفید میکند نحاس را و لیتیت میدهد حدید را

و بیرون می‌برد صلابت را از تلخ و رطوبت را از زیبق و این قول
هرقل حکیم که گفته است در تبیض بازده سره است و این بازده آب
را د نهایت پس اگر خواهی طرح کن یکی از آن معقود را بر [illegible] از زیبق
سوقی و بینداز یکی از آن زیبق را بر یکی از قمر عام پس [illegible]
مرکه د الکسیر که قائم میکنند یکی از آن هزار از هر جسد عیب
دار از قمر خوالص از روباس که بهتر و نرم‌تر باشد از قمر عامه و اگر خواهی
سه تضعیف کنی پس یکی از اکسیر قمری را داخل کن بر او نصف
او از تاج سه بار آن ماء الابیض پس تعفین کن تا حل شود
و عقد کن تا بسته شود پس اگر خواهی کوتاه کنی و اگر اضافه
پس تمام او را بعد از عقد بمنزله جسد تازه و ارض
بالارضه محسوب کن پس داخل کن بر او تلخ و آب الابیض را
بوزنی که پیش گذشت و بکن و بکش تا روز قیمة و هم چنانکه
گفته اند بیت بکشا و ببند و باز بکشا و ببند کز زان بستن و زان کشود
کشود بنشین بخند و اگر اراده کنی که از بیاض بحمره روی پس بگیر
برابر این اکسیر قمری از شمس حکما که حمره است و ربع او
از تاج و بعضی از حکما گفته اند از اکسیر قمری چو جزو در ریخته اند
در شش مقابله خواه از ماء الطاهر در شش دفعه در مرتبه ششم
دا بر دو قسم کرد اند بعدد کواکب سیاره و در مرتبه تعفین

کرده تا حل شده است و عقد نموده اند تا بسته شده است و تکرار
عمل نموده تا آنکه قرمز شود مثل یاقوت و نامیده اند او را حکما از رد تخم
و زیبق شرقی و تخم قرمز پس سیاه میشود مثل سنگ سیاه و این
است سوید سیم پس تنقیه داوری و تعفین نما او را تا کبود شود و مرتبه
سیم و سبز می شود در مرتبه چهارم و زرد میشود در تنقیه پنجم و قرمز
میشود مثل کرم ابریشم در مرتبه ششم و سرخ میشود در مرتبه هفتم
مثل شنجرف پس هرگاه رسیدی باین مکان پس بینداز در آن
قدری بعمل بعد از اکلیل و بگذار بگذار او را در آتش گلگون
تا سه ساعت پس بردار پس ببین که بسته میشود و سرد کن او را بعد از سه ساعت
تا سیر [illegible] آن باقی رطوبت و این را حکما نامیده اند [illegible] میگردد [illegible] سوخته
و جگر بریان کرده از جهت [illegible] و این است [illegible] قرمز پس بینداز یکی
از آن اکسیر بر هزار جز تازه و تعفین کن او را یک شبانه روز که میگردد اکسیر [illegible]
رنگ [illegible] میگردد [illegible] حکما [illegible] تمام شد ترتیب چهارم [illegible]
و [illegible] اکسیر [illegible] پس [illegible] رنگ [illegible] شمس عام و بینداز
یکی از آن پس [illegible] هزار از قمر عام پس [illegible] طلای معدن در قدر
و قیمت و سنگینی و نرمی و خالص از خلاص و وزن این آتش [illegible] آفتاب [illegible]
دو مرتبه در صدر و عیار پس [illegible] این میزان [illegible] علامتش [illegible] شود
چهار [illegible] ترتیب اول و [illegible] آن

و بسوی درجه زحل منهاب الشمس گرمی آفتاب زمستانست در اول روز در ترکیب آتش جحیم
عمل اکسیر بیاض که منسوب است به درجه نبات و به درجه مشتری [illegible] آتش او [illegible] گرمی آفتاب
بهار است در میان روز [illegible] آتش عمل اکسیر قرمز که درجه حیوان است پس گرمی او مثل
آفتاب تابستان است در [illegible] روز [illegible] که حکما گفته اند که گرمی آتش این عمل باید مثل
[illegible] باشد و دیگر گفته اند [illegible] السراج و [illegible] حباب
[illegible] السراج [illegible] پس اگر خواهی در [illegible] تضعیف
پس یکی از اکسیر شمس را داخل کن بر او نصف او از تاج و [illegible] آب
الابیض پس تعفین کن تا حل شود و عقد نما تا بسته شود پس اگر خواهی کوتاه کن
و اگر خواهی اضافه [illegible] پس تمام او را بعد از عقد بمنزله جسد تازه و ارض
بالارضه محسوب کن پس داخل کن بر او تاج و آب الابیض را بوزنی که پیش
گذشت همچنانکه گفته اند [illegible] ببند آن باب و [illegible] این بیت
این صنعت کیمیا و بگیر و بکش تا روز قیامت همچنانکه [illegible] الارض [illegible]
که ای حکیم [illegible] عمل و طرح را انتهائی نمیباشد [illegible] حکیم [illegible] عالم [illegible]
انتهائی [illegible] عمل و طرح هیچ [illegible] بعد از سه تضعیف در [illegible] میکند [illegible]
[illegible] کلام علی ابن ابی طالب علیه السلام
اجعل بعضه ارضا و بعضه ماء و اسق الارض بالماء فقد تم العمل [illegible]
در آتش [illegible] در آب [illegible] دریا [illegible] و حکما [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible]

تازه بردار [illegible] قمر و زیبق و سم سفیداب [illegible] ده درم مجموع را [illegible]
فاروق سحق و صلایه نماید و تنقیه [illegible] روز بعد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمل دیگر
زیبق [illegible] سفید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زیبق آن ... را [illegible] کنند و ملغمه را در میان آن نهند تا آخر عمل کنند که باین نوع ده مثقال سیم مزبور [illegible] تمام [illegible] می آید

و [illegible] در سابق [illegible] عمل است [illegible] بیرون نمی آید طریق عقد زیبق [illegible] با هم دیگر ممزوج کرده در کوزه [illegible]

[illegible] مقدار [illegible] بعد از سرد شدن آن جوهر [illegible] را در ظرف چینی یک مثقال یا دو مثقال [illegible] کنند

و [illegible] ممزوج شود و بگذارد تا خشک شود [illegible] مثقال زیبق [illegible] نوبت بعد از

آن [illegible] کند در توی [illegible] کرده سر او را محکم [illegible] کنند [illegible]

در توی [illegible] عقد شود [illegible] ده مثقال [illegible] تمام است [illegible]

[illegible] نوع دیگر [illegible] در شیشه [illegible]

دوازده [illegible] آتش [illegible] عقد سیماب

[illegible] در شیشه [illegible] محکم کنند در میان [illegible]

[illegible] آتش بگذارد [illegible] آب شود [illegible] بالای آن مقدار

[illegible] تمام شود زیبق عقد شود [illegible]

خوب [illegible] عقد [illegible] شود

[illegible] دیگر [illegible] کنند [illegible] شود

[illegible] باب روغن [illegible]

چهار [illegible] مثقال [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] خشک کرده [illegible] خشک شود و بعد [illegible] شیشه [illegible]

[illegible] سوراخ [illegible]

[illegible] سوراخ کنند [illegible]

کاشی [illegible] بگذارد و روی سر [illegible] بگذارد [illegible] آتش شود

[illegible] بگذارد تا آتش [illegible] شود و بعد آنچه روغن [illegible] در شیشه کنند [illegible]

[illegible] روغن [illegible] تمام است [illegible]

باب [illegible] یک مثقال [illegible] یک مثقال شوره [illegible] یک مثقال [illegible]

[illegible] روغن [illegible] در سیماب [illegible] کنند [illegible]

آن وقت [illegible] در شیشه کنند و در شیشه را محکم بگیرد و در توی [illegible] بگذارد [illegible] روغن شود [illegible]

آتش تا آنکه سرخ شود [illegible] روغن [illegible] عمل که از مرحوم ملا اسمعیل

[illegible] مرتبه خوب بگذارد [illegible] بعد از آن [illegible]

بعد از آن دو مرتبه [illegible] عمل نماید و سه مرتبه

بگذارد تمام است [illegible] نموده بگذارد اجزای [illegible]

[illegible] قرص کنند [illegible]

[illegible] بگذارد تا سرد شود [illegible]

[illegible] عمل کنند تا تمام [illegible] قرص [illegible] زیبق [illegible]

زیبق [illegible]

آتش [illegible] بگذارد [illegible]

[illegible] زیبق [illegible]

[illegible] شیشه [illegible] بگذارد و بطریق معمول

[illegible] زنده را [illegible] ذوب [illegible] قرص [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] قرص [illegible] در میان [illegible]

باز عقد زیبق کنند و همچنین [illegible] کوزه [illegible]

و سر کوزه [illegible] زیبق عقد شده را در [illegible] کوزه [illegible] کوزه [illegible]

و در میان کوره [illegible] کوزه [illegible] آتش [illegible] کوزه [illegible]

[illegible] زیبق زنده [illegible] عمل [illegible]

[illegible] عمل [illegible]

[illegible] ده مثقال [illegible] بوته [illegible]

[illegible] طلا [illegible]

[illegible] طریقه [illegible] مثقال [illegible] در میان [illegible]

[illegible] کوره [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible] طاس [illegible] طاس [illegible]

[illegible] طاس [illegible] طاس [illegible] آتش [illegible]

[illegible] باب دیگر عمل [illegible] مثقال

[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] باب دیگر در عمل [illegible]

بر روی [illegible] تمام گرم شود [illegible]

[illegible] در میان شیشه [illegible]

[illegible] در شیشه [illegible]

[illegible] سیماب [illegible] شود [illegible]

[illegible] خشک شود و در میان [illegible]

[illegible] آتش بگذارد [illegible] مثقال [illegible] طلا شود الله اعلم

[illegible]

بدین طریق اب [illegible] هفت [illegible] دهد
اگر تو خواهی که زرنیخ خویش سره یابی
تو از روی [illegible] که [illegible] حکمتش [illegible]
نشادر [illegible] ز آب و خاک و آتش و باد
در این چهار [illegible]
[illegible]

بوقت طرح [illegible] امید [illegible]
[illegible]

[illegible]

نقره عقد زیبق بگیرد هشت مثقال نمک اندرانی و زاج سبز و عقاب زنگار از هر یک دو مثقال و پنج مثقال زیبق
بر هم کنند بر سر که ترش بقدر چهار انگشت بر سرش بریزد و بگل حکمت بگیرد و بر سر آتش نرم نهد و بگیرد و زود بگیت چون سرکه
تمام شود و نقره خالص بماند باب بستاند شنجرف آنچه خواهد و خوب حلایه کند تا چون غبار گردد بعد از آن بزرد
تخم مرغ صلایه کند بعد از آن بر پوست تخم مرغ خالی یا تخم خار نهند و سر او را محکم بکنند بگل حکمت بگیرد و در تنور سوزان نهند
تا پخته شود و روز دیگر بیرون آورد و بسوید و خشک کنند و باز بر تخم مرغ خالی کنند و در تنور کنند همین نوع تا چهل روز
در رسیدن او آن بود که سیاه نگردد بعد از آن یکمثقال از آن بر ده مثقال نقره انداز د طلا شود باب ممش عمل تحیت
بگیر تحیت صنعتی که خواهد در دو زن از سرکه و آب حنظل سرخ هم بیامیزد و در دیگ ریزد و تحیت در او اندازد و بآتش نرم
تا نیم روز بجوش آید تا همچون یاقوت سرخ گردد بعد از آن بیرون آورد و سرد شود و بر روی تنگ حلایه کن تا همچون غبار شود
بعد از آن بسوم کافوری بگیر این اکسیر را با آن موم بیامیزد یکی بر نهد طرح کن بوزن طلا که در تمام عیار و اگر طلا شکننده باشد
یکمثقال روغن بیضه تخم مرغ بر بر از مثقال آن طرح کن نرم گردد باب در طریق روغن گرفتن تخم مرغ بستاند تخم مرغ چندانکه
خواهد و زردی و سفیده را بیرون آورد و کاسه رنگین کن و عاشق بسیار بریز و بعد از آن بپهلوی طشت همه را جان در میان
طشت خالی شود در آفتاب گرم بگذارد روغن میان طشت گرد آید و در شیشه کن وقت حاجت بکار بر باب و نوعی دیگر
بگیر تخم مرغ زرده تخم مرغ بیرون کند و در کفچه آهنی کن و در زیر آتش کند که همه یعنی عاشق تر زرد روغن از او جدا شود باب
قمری مریخ هشت درم مریخ بگذار هم بگذارد و در هم قرع پوستان شود هشت و شش شتری از سیاهی پاک کرده بر او نهد یا
هموجا هم بر او در بریزد در قرع خالص شود باب دیگر باب شنجرف نیم وزن آب لیمو نیم وزن شنجرف در کاسه چوبی حلایه
کنند آب لیمو سه نوبت بخورد او بدهد بعد از آن شنجرف را گلوله کنند از کاه دیگر و بعد از آن دو وزن و نیم زرد چوبه بستاند
حلایه کنند و نیز کنند چه کوزه کوچک گلی و آن گلوله ها را در میان کوزه کنند و سر شرا محکم کنند و بر بالای سرگین کاو آلو حشر
بود بگیرید و بگذارد و هفته که سیماب بریزد یکمثقال از آن بر ده مثقال قرابه اهنه طرح کند طلا شود باب عمل دیگر بگیرد یکمیرج سیاه

فانی بگیرد و او را هنود و لاله آن را عرقی چون آدم خسته کند او را همین لاله خون بزرگ باشد تا خایه ها در پشت دارد در بریند و بعد خایه سرخ
کنند آن خایه ها را ضبط کنند بعد از این خایه ها را در زیر سرگین اسب دفن کن هر روز سرگین تازه بر بریزد تا آن قرتی که خایه ها گرم
شود و بعد از آن کرمها را در شیشه کنند و سر شیشه را محکم کنند تا کرمها هم را بخورند یک کرم بماند هر بست بقدر آن خون بدهد تا بزرگ
شود بگذارد و تا نیمه خشک شود یکمثقال آن را بر هزار مثقال زهره طرح کند ممش گردد باب ممش چهار و نقره ده مثقال سیم
ده مثقال روح ده مثقال شنجرف ده مثقال باهم حلایه کرده باب طاطوره یکمثقال سیم زرد فرش صاف کنند و بدرش برد
و از درش که بیرون آید ببرد و کس را که آب کنند بقدر کفاف و انگه زودش بدهد و بعد بریزد ممش شود نوعی دیگر سیم ده مثقال
شوره ده مثقال بوره ده مثقال زیبق ده مثقال آهن همه را حلایه دهد با سفیده تخم مرغ و هفتاد دور وزن تا آنکه زیبق تابدید
شود و بعد صب کنند بعد از کوزه کوچک و بگذارد تا خشک شود هر وقتی که خواهد بیاورد هشت مثقال مس که خوب پاک
کرده باشد و آن وقت آن مس را آب کنند دو مثقال سیم با کوبیده کم کم بخورد آن هشت مثقال مس آب کرده بدهد و بعد یکمثقال از
آن همه سیاه دانه دانه بیندازد و همین که سوخت صب دیگر اندازد و همچنین تا یک مثقال صب تمام شود و آنگاه آن را در میان نعل
بریزد و بعد او را با قرتین صف کنند که بسیار قرا علامت و گویند مجربست باب نوع ممش دو مثقال و نیم بیاورد و دوازده
مثقال قرار دو باسر که بسیار تند تا هشت روز حلایه کرده و بعدش بیاورد و بوته را و دور سر آن سرگین گاو درست کنند و بیاورد
پنج سیر سیاه دانه و دو سیر و نیم در ته بوته کنند و بیاورد دو مثقال نیم سیم زرد و نرم کنند و آن نصف سیاه دانه در روش
نصفی دیگر سیم بریزد و در روی سیم بار دیگر دو سیر و نیم سیاه دانه بریزد و سر بوته سرگین و یا پنبه آن کاه و گل بگیرد و بیاید زیر
دو و صب بکنند و بوته راست بگذارد و سر بار پنبه با سرگین گاو و روی شیرا بریزد و آتش کند هر وقت که سرد شد بوته را
در بیاورد و بعد بیست مثقال مس آب کنند یکمثقال دوا را بیندازد ممش اعلا شود کار کرده مجربست باب دیگر صوه پنج
مثقال سیم سفید سه مثقال دار شکن سه مثقال کوگرد سه مثقال زرنیخ سه مثقال کتیره سه درم ت در سه مثقال بوره طوطیا
کبود سه درم شوره سه مثقال بوره سه مثقال اینها همه را یکیک کوبیده داخل یکدیگر کرده و آنوقت با سفیده تخم مرغ
خمیر کرده و آن بوته ساخته و بعد بیاورد مس مثقال قرار در آن بوته ریخته و سر بوته را محکم کرده و آنوقت بدمش گذارد بر

تا یک هفته هر وقت که بوته سرد شد او را از آتش بیرون کن و بوته بگذارد تا سرد شود و آنگه او را در میان کاغذ کرده و
بعد از آن دو عدد و بوس سیاه که هر کدام چهار مثقال بوده باشد او را آب کنند و قدری بوره زرگر بیار سر او ریخته و بوی خوش
شود آنوقت شمس و آن را ریخته درست باب دیگر گوگرد پنج درم زرنیخ پنج درم نوشادر پنج درم شنجرف پنج درم که هشت مثقال
دواها را باهم مجموع ده توی ظرف چینی کرده مثل سرمه نرم باشد و نیم بعد بیاورد هشت مثقال آب سیب باد و آنها در ظرف چینی
حلایه کرده آنقدر حلایه کنند و اگر ده روز و اگر یکماه و اگر دو ماه هر وقت که روی آتش اندازد دود نکرد آنوقت
رسیده است آنوقت آن دواها را توی شیشه سربسته کنند و سر شیشه را محکم بگیرد و در میان پهن بگذارد و آنوقت که آب شود دم آن
شیشه را بیرون بیاورد و این دواها روغن شده آنوقت بیاورد مس را آب کنند که مثل کاغذ نازک باشد و آن مس نازک را گرم کنند
و قدری سوی آن ببر دارد و بیاورد روغن به تند و بر روی آن مس بزند و بمالد مثل سیماب که قلع می کند آن روغن را هم خوب بر مس
بمالد طلا شود بی عیب باب دیگر اول یکمثقال روح را آب کنند و در میان شش مثقال زیبق بریزد تا با هم مخلوط
شود سیم شش درم دار توسه درم لاسرخ سه درم شنگرف سه درم نوشادر دو درم نمک یکدرم مجموع را با هم کرده علاج
کرده و نصف آن را توی بوته ریخته و آن روح و زیبق را روی آنها ریخته و باقی دار و ها را روی آنها ریخته بقدر چهار یا پنج
مثقال شیشه کوبیده و سر بوته ریخته و درست ببندد که مجموع سر بوته شیشه گرفته باشد و آنوقت بر روی کوره نهد
طلا شود باب دیگر که مجربست نقره بیاورد و هلیله را در سایه خشک کنند و او را بسوزانند و خاکستر او را در آب بریزد
آنقدر که سه انگشت آب بر سرش باشد تا سه روز بعد از سه روز بیاورد و قدری از آن پشم بر دهن ظرف بگذارد و ظرف
دیگر بر زیر آن بگذارد و این تیزاب گرفته دیگر بیاورد هر قدر که باشد سیم سفید بگیرد چه و در خمیر کرده نازک و او را
روغن دنبه بطرف آهن سرخ کنند که پخته شود و مثل نان بعد بیرون آورد دو یار دیگر در خمیر دیگر بگیرد و آن سیم را در میان آن
خمیر نان کرده بجوش آرد و بریزد و بعد از آن بیرون بیاورد و کاسه گلی که نشسته در زایل کرده باشد
و بعد از آن سیم را بیندازد در میان کاسه کاسه و زیر آن کاسه را چراغ آتش می کنند و آن تیزاب را کمی ریزد تا سیم
روغن شود همینکه روغن شد از روی آتش بردارد و نگه دارد تا هر وقت خواسته باشد بر سیم بمالد نقره زند باب دیگر

نقره نمک یکمثقال گوگرد یکمثقال در کوزه گلی در کوزه کنند و دو دفعه دوم نمک سه مثقال و گوگرد سه مثقال بکوره گذارد
و بعد دفعه سیم چهار و قر یکمثقال نمک دو مثقال همان کوزه گلی نکرا فرش کنند و بدرش گذارد و بعد قرار را بیاورد و آن
قرار با چهار مثقال صوه حلایه کنند و در میان دستمال ببندد و با ف آرد و میان میان قهوه جوش کنند دیگر در آتش کنند زیر قهوه
دان و قهوه سر رسیده بیرون بیاورد و قدری سفیده تخم مرغ بسته و با قدری سیم الفارس صب کنند و آن دواها را در میان
گذارد و صب کنند و خشک کنند و بعد باز روی آن آلاسرخ و سفیده تخم مرغ صب و در میان شیشه گذارد و آن شیشه را بگل
حکمت بگیرد و در گند آتش دو روز آتش کرده و بکوره بر ده تا صبح بر دارد و این اکسیر است که هر مثقال بعد مثقال قلع
آب کنند و دوا را بیندازد قرا اعلا شود باب نوع از برای آب کردن قلع و سفید کردن و قوت یافتن باید صوه
یکمثقال تنکار سیاه دو مثقال و نشادر دو مثقال و نمک از روی سنگ حلایه کنند بعد سنبر یکی آب آنقدر حلایه کنند که صوه نهان
شود بعد از آن جمع کنند در میان تخم مرغ خالی بریزد و یکمثقال مرک موش بالای آن کنند و قدری سفیده تخم مرغ بر روی او
بریزد و بعد از آن گچ را بر روی سنگ بهنی گذارد و قدری ماش پخته روی آن کنند و روی ماش هیزم کوفته بریزد
که ماش نهان شود بعد زیر سنگ آتش کنند تا صبح تا شام بعد بکار برد و نوع دیگر جوهر زرنیخ دو مثقال صابون رشتیک
سیر هر دو را نرم سازم بعد دو عدد بوته زرگری که فشار آن را در میان بوته کرده بوته دیگر را بر روی آن گذارد و دو دور آن را
از گل بوته محکم کنند کوره سر زده کون بوته را بر روی کوره کند آرد و صبح تا ظهر آتش نماید بعد بردارد تا خنک شود و سر از
بر دارد جوهر آن در بوته فوق باشد او را به مرغ صبح کنند بوته فوق را آتش دخان گذارد و گوگرد آمد دو مثقال قلع
مثقال چهل یکدانه تخم مرغ زهره روباه دو دانه گوگرد دو مثقال زعفران دو مثقال زیتون یکسیر سیر زرد تخم مرغ
با نصفه آنش باشد اینها را بکوبد با زرده خمیر کرده در روغن شیشه کنند تا چهل روز میان سرگین اسب دفن کنند که زیر دست
پای اسب باشد سر ظرف که می بوشد مثل سوزن روزنه نداشته باشد بعد از چهل روز گرم شود و کرمها را میان شیشه کنند
تا هم دیگر را بخورند بعد دو تا می مانند میان شیشه کوچک کنند تا یکی بخورد بعد آن را در آفتاب بنهد در میان شیشه او تیز خشک شود بعد

روغن مذکور را باتش دخان ملایم بجوشانند آن دیگر رابر سر چوب مطلبیز کنند از دو میان روغن اندازند تا بسوزد ظرف روغن
مس باشد و بعد مس را باتش سرخ کنند و غذا استعمال سازند باب طریقه شنجرف ثابت کردن بگیرند بهنند دانه ابوجهل را
سوراخ کنند و مغزش را بیرون کنند و آنچه شنجرف ممکن شود در میان نهند و دانه کنند و باز همان مغز او را داد و باره در میان آن بگذارد
و سر آن را بگیرد و بالا سرخ و زرده تخم مرغ قایم کنند و او را بگل حکمت گرفته تا خشک شود و سه دفعه روی هم بگل حکمت بگیرد
و چون تا خشک شود کوره ببندد و او را در کوره بگذارد و آتش کند از صبح تا ظهر و بعد بیرون آرد و بگذارد تا سرد شود و بعد
او را بشکنند و شنجرف را بیرون آورد و در آب اندازد و بشوید و هر وقت که یک مثقال بر بیست مثقال مس کند نقره شود

نوع دیگر بگیرد لاجورد دام الفارس و سپیداب ده تخم مرغ خرد کنند و شنجرف [illegible] کنند و او را در دوره کنند و دور آن
دور بگل حکمت ببندد بگذارد تا خشک شود و در [illegible] آتش کنند تا صبح و بیرون [illegible] شنجرف را با زرده کاو و هلالیه کنند
تا خوب هلالیه شود و بعد مسراب کنند و او را بند قرص شود در باب طلا فرنگی از برای جید و [illegible] گوگرد زرنیخ
یک مثقال با گوگرد در شیشه کوچک کنند و در شیشه را محکم بگل حکمت بگیرد و در روی آن شیشه را آتش کنند تا صبح از آتش [illegible]
بیاورد و سر شیشه را بردارد در باب بریشم مخلوط کند در نهایت پاکیزه کی باب نوع خوب در پنج مثقال [illegible]
زرنیخ احمر پنج مثقال مرداسنگ طلائی بیست و پنج درهم [illegible] کاردی ثابت باشد [illegible]
خمیر کنند و آن دوا را در میان آن خمیر کنند و بگذارد در برابر آفتاب تا خوب خشک شود و آن وقت آن را در تون حمام یا در تنور [illegible]
بگذارد تا [illegible] و بعد صباح دوباره در آتش کنند [illegible] او را با آتش برد و بعد آن را از میان آن خمیر بیرون آرد و در تون [illegible]
کاسه هلالیه کنند و قدری [illegible] مثقال بوره و [illegible] مثقال شوره و قدری آب کلیا بخورد [illegible] بگذارد تا [illegible]
و بعد سر او در کوزه آب کنند یک مثقال بر شش مثقال [illegible] شود [illegible] باب نوع دیگر سواد [illegible]
تخم مرغ که تواند جمع کنند و او را در کوزه بگذارند و سر او را بگل بگیرد و در تون حمام بگذارند و صبح بیرون [illegible]
و بعد از سه دفعه او را از کوزه بیرون کند و بگوید آب بالای آن بریزد و بهم زنند تا خوب بهم شود و تا سه روز
آن را بگذارد و بعد صاف کنند و دیگر [illegible] آب کنند و آن تیزاب را در [illegible] بریزد و [illegible]
و باز بر دارد و دوباره مسلاب کند و بار دیگر هم تیزاب بخورد [illegible] و دفعه سیم هم همان مسلاب کند و بوره [illegible]

بر روی مس بریزد و چون بر دارد آن شنجرف را سرخ داشته ثابت کرده بود و بر آن مس آب کرده که در بوته مساعد بریزند [illegible]
باب ساختن شنجرف چهار مثقال گوگرد و دو مثقال سیماب بگیرد و بهم هلالیه کنند و قدری هلالیه در قبل آن کنند و بیاورد [illegible]
کوچک و آنها را در میان شیشه کنند و شیشه را در گل بگیرد و بگذارد تا خشک شود و کوره ببندد و شیشه را در میان کوره بگذارد
و در زیر کوره آتش کنند و سر شیشه را باز بگذارد و هر وقت آن دود تمام شد سر شیشه را بر دارد و آنها شنجرف شده در میان
ظرفها کنند باب در عمل شمس بگیرد شمس خالص یک مثقال زرنیخ چهار مثقال [illegible] بعد بوته تا زرکی تا به بسازد [illegible]
[illegible] در میان بوته نهند و سوفار هم با همان گل بوته بگیرد تا زرک بگذارد در آفتاب خشک شود و بعد از آن در دواتی که بوته [illegible]
در آن میتوان جا داد گوگرد پنج مثقال توتیای کبود چهار مثقال با هم هلالیه کنند و در میان آن دوا فرش و لحاف کنند [illegible]
همه اطراف او در بگیرد و سر آن را بگل حکمت بگیرد قایم خشک تا به بگذارد و در زمین بگذارد و روی آن خشک [illegible]
بریزد و [illegible] آتش بعد سرد شود بیرون آورد و باز دوا تا عوض کنند که گوگرد و توتیا باشد و با پنج آتش بدهد دفعه
از اول آتش دهند تا صاف شود دیگر در پنج قیراط کنند اما قیر را اول قرو کنند که بی عیب است ابن عو[illegible]

زود ملقوس مارکس ربع عروس | بس بهباشی دی نادر بود
زان تکی زرین تا بر ده بر وی کن | کر بیابان تا شمی کبری ابر برد
بعد ده روز تمام از آن کنس | زاب بطله نوی تحلیق در پرد
روی او زنکین شود زان شرمی | جام [illegible] نقش بر درد
کام در تنار و دار او صاحل کند | هر که این ابیات مر زه سیر شود

عبدالله

ده یم دم اندم که با بند نفح ظهور | ده یم دم اندم که اندر حلقه شور
ده هم شوران شور کند اکسیر بود | سازد [illegible] ز رجله از زر دود
چونکه همه از مزیت از روی زر شود | در بریت [illegible] کسر شود
مرد اکسیری کرش آید به بر | کرد [illegible] لطف اکبر
کاهی [illegible] که شور ه ات | فرع زنبیقی بهند در کوره ات
[illegible] با دو تقطیری کنند | تا کل و عقد [illegible] کنند
کوید آن برمفتاح اکسیر تست | عبد فرار تو راز کرتست
عبد فرار تو جه شعله برکشا | بس که زیران [illegible] او را دانش است
کر نه تدبیری بود در کار تست | کی توانی قایم انار ش کنی
روز انیه این مفتاح کس زر کن | در میان بوته آتش [illegible]
نرم نرمک زآتش تا بر آب ده | تشنه مارش قطره قطره آب ده
دفع [illegible] بر آفت شود | اسکر آب بر سر [illegible] شود
آب آنرا از آب [illegible] هلاک | خاک کرد [illegible]
چون [illegible] کشت آتش [illegible] | قایم انار [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از شکر و سپاس خداوند جهان و خالق زمین و زمان و واهب عقل و جان [illegible] ذرود و تحیت بی نهایت بر روح انبیا خصوصا خاتم مصطفی صلی
علیه و اله الطاهرین اما بعد چنین گوید محرر این رساله و مسود این اوراق الفقیر الی الله الغنی عمران [illegible] التبریزی احسن الله حاله و احسن اعماله که این مختصر
بیست در علم مستور که باوجود اصرار و التماس و مبالغه از برای دوستی که ما را در طریق حق رفیقی صادق و مصاحب موافق است و در اقتباس فضایل [illegible]
و سعادت [illegible] و جدی بغایت و شغفی بی نهایت دارد و بنا دادای حقوق رفاقت و رعایت [illegible] لازم و فرض بتحتم است بصورت
تحریر پیوست در رمز و کتمان که موجب ارتیاب و حیرت طالب باشد اگرچه جمهور حکمای متقدم و متاخر را در کتمان و اخفای این علم جاری شیم است
و بخل و ظنت بر این علم شریف و نفس در فاطر و حمایه اوایل و اواخر مبنی بر استقرا نا نظر صاحب بصیرت محقق معلوم و متیقن است
که بهار این عز اسم این مطلوب شریف و اوایا در [illegible] و حجاب عزت مستور مید ارد و طالبان اهل دین [illegible] مطالعه و قاسر از کار
تجربه دایم میتوانند و نیز از سعادت مفاهیمت او محفوظ می کردند و لیس الفقیر و الغنی [illegible] و لکن احاطه قسمت و صد و دار
صدر هر از مطالب بعید و دقایق مستعد هر یکی را مابین البهی نموده و تقسیمات قدس بنعوی و بعنایات ابدی بخصوص و بسعادت
مخصوص مستعد باشد پس این وجه نه کرد شعر سالها نعت باید فلک تو کان قدر تا چنین شاه سواری سوی میدان آید و نیز
کار بدین شوایسته و حال بدین نطاقت سخن خواه مرکب باشد و خواه بکنایه و تعلیم خواه مبتذل باشد و خواه بکنایه مصرع
این کار دولت است کنون تا که را رسد بنابر این اعتقاد نا می [illegible] این مختصر فروگذاشتیم و طریق رمزی که عادت جمهور حکما بود

۲۰ ۱۱ ۱۲ ۳۴ ۳۳ ۱۲ ۴۴ ۴۴ ۱۲ ۱۳ ۲۶

در این فن نگاه داشتیم و اساس این مختصر بر یک مقدمه و هفت فصل و یک خاتمه نهادیم اما مقدمه در خواص [illegible] نام به تعانی اکسیر
بقوت است بفعل باشد و این نام بر صنعت که بمعانی اکسیر در او بقوت است و تدبیر صناعت از قوه بفعل آید دلیل آنکه نرمی است
که شش خاصیت بالفعل در او باشد اول آنکه صباغ باشد و مقصود بالذات از اکسیر صنعت است دوم آنکه غواص باشد و اختلاط
صبغ با جوهر مصبوغ بی غوص نمیشود و صورت نمی بندد سیم آنکه صبغ او براق و صیقلی باشد که در رکمید مو صل مطلوب نباشد چهارم آنکه
ثابت باشد چرا که اگر در آتش عیار و قرار نباشد مطلوب که حصول است نمی بوید پنجم آنکه فتی باشد یعنی جوهر متحمل علیه بار زرات بود و زرنا
نکند چه صبغ مجرد بی زرات نمی باشد ششم آنکه خالد باشد یعنی مخلد و پایدار باشد یعنی جوهر او در آتش محترق نشود و اجزای او متفرق
نشود و این خاصیتی که چهار کانه نشانی است از نشان عنصری از عناصر اربعه بسطات صبغ از نشان عنصر ناریت و غوص از نشان عنصر
هوائی و تقیفت نشانست از نشان مائی و ثبات از نشان عنصر خاکی و خاصیت پنجم از نشان حرارت و رطوبت که لازم طبقه
نوی اکسیر است و خاصیت ششم از نشان اعتدال مزاجست که بغیر از نشان کلست اجزا و بسایط و تعادل او در [illegible] اجزا و تدبیر [illegible]

در او حاصل شد و مجموع خواص بباید در مرکب وقتی ظاهر و محسوس بود که وقوع بسایط در او کمیت بکمیت و کیفیت باعتدال باشد چه اگر بعضی غالب
و بعضی مغلوب باشد خاصیت بسیط مغلوب در مرکب مستور و نامحسوس باشد و این معنی در مواضع خویش مبرهن گردد و حکمای کامل و علمای
محقق را که بالهامات صادق و قدری و قدرتی مخصوص بوده اند بغیر از تفحص و تجسس تام و تتبع و استقرای جمیع معلوم و محقق گشته است که
مجموع خواص مذکور را اکسیری که تا بیان کردیم که بعضی بمقتضای بسایط و بعضی بمقتضای مزاج خاص او است در هیچ مرکب از موالید ثلاثه بالفعل موجود
نیست بلکه هیچ موجود از موجودات طبیعی مجمع این خواص نیست اما بعضی از مرکبات طبیعی را از جهت اعتدال مزاج بالقوه بر این معانی اکسیری مشتمل
یافته اند و دانسته اند که ممکن است که بتدبیر صناعی این معانی از قوه بفعل آید و آن مرکب را حجر صنعت نام نهاده اند و آن مرکبی است که از مقادیر
بسایط عنصری در و ضمان باعتدال باشد که با آنکه تفصیل یعنی تفریق و انفکاک از یکدیگر تحلیل تواند کرد و بعد از آن بترکیب اعلی الکمال متوقف و
تدبیر صناعی که بعلومی که مختص باشد و توان رسانید با بسایط از اثر تفصیل حاصل کنند و بعد از تفصیل بتدبیر و تطهیر و تشمیع و کلام توان
رسانید پس به بوجهی و میزانی ترکیب کنند که اعتدال مزاجی که ملازم اکسیری باشد در او حاصل آید و آنچه پیش از تدبیر در او بقوت بود بعد از
تدبیر در او بفعل آید و آثار مجموع بسایط و ترکیب مذکور در او ظاهر و محسوس شود و از موالید ثلاثه ده چیز را از مرکبات تصور نماید که اعتدال
مزاج حجری مخصوص یافته اند و آن شعر و دماغ و مراره و بیض و دم و صدف و لبن و بول و قرن و عسل است و از آن جمله شعر و بیض شریفتر و کامل
ترات و خواص اکسیر در او تمام تر است بر ترجیح نهاده اند و از این دو حجر شعر شریفتر است و از این جهت است که تمام حکمای متقدم و متاخر
غیر این حجر نجوید با آنکه همه اجساد در تدبیر قوی بشر کنند و از آن جهت تفاوت در تدبیر میان آن ها نیست و مقصود از تدبیر حجر ارکان است که در
اوست بر اکسیر ان دو نقص بودی در او حجر بالفعل اکسیر بودی و آن دو نقص یکی عدم تشاکل بسایط است دوم عدم اعتدال مقادیر افراد
فصل اول تباینت و تشاکلت که اجزای کثیف باید را با اجزای لطیف ناقص توام بود بسبب این نقص حاصل آید زایل شود و نقص ثانی تباینات و معادات که
بسایط محسوس را سبب کمیات و کیفیات در ترکیب واقع شود منتهی گردد و مجموع تدبیر حجر که غایت آن زایل است این دو نقص است در شش اعمال است
تفصیل و تطهیر و تشمیع و تکلیس و ترکیب و تعقید و ما یک فصل در تدبیر حجر شعر بر سبیل اجمال ایراد کنیم تا دیگر اعمال را بر آن قیاس کنند و بعد
از آن اعمال شش تدبیر را که بتفصیل در شش فصل دیگر بیان کنیم فصل اول در تدبیر مجموع در مجموع تدبیر حجر بر سبیل اجمال باید که حجر را
در آلت تفصیل نهند و آب و دهن او را از کلس تقطیر تفصیل کنند پس آب را مکرر از تقطیر بکمال بیت و رقت و صفا رسانند و دهن را در فرع [illegible]
بحرارت اندک عقد کنند و بعد از عقد با سبز کور تقطیر و حرارت اندک در او ان تضاعف [illegible] صنع کنند و بعد از آن که [illegible]
صنع کرده باشد بتقطیر کنند و کلس او در فرع مانده را باب بقطر سحق کنند و در دیگ سلایم کنند و در آتش نهند و تیز نهند تیز نهند بنوبت تا سفید شود

و مهیا شود پس دهن مبیض و کلس مهیا است وی باب تشمیع کنند پس در آلت حل نهند تا حل شود و صبغ را باب مقطر مساوی ضبط کنند بعد از تقصیص [illegible]
تمام با دهن و کلس بجول بیامیزد پس جمله را تقصیص کنند تا نهایت امتزاج و اگر در سر پس در اوانی مضاعف عقد کنند تا منجمد شود و بعد از آن که در قرع
کنند تا کوبیر سوای غواص که در او است غوص کنند و چون تا غوص کنند گوهر پاش ناری مصقل سفید بغایت و بغایت شود و کوبیر نار ارض ثابت
ثبات نماید و حرارت و یبوست که لازمه طبیعت ناری ترکیب شود و رطوبت زاید شود و هر معانی علیه که سبب تحلیل ترکیب او شوند و تجزیه که در
معدن با بهای دارد تا حاصل آید دفعه واحده در او پیدا اگر دو سبب کمال صبغ قوام و اندماج اجزای او [illegible] زرنیخ است حاصل
آید و چون [illegible] زرنیخ در او حاصل آید [illegible] ذهب [illegible] متطرق اصفر رزین است و فضه
جوهر جامد [illegible] متطرق ابیض غیر زرنیخ است و چون [illegible] بسبب صبغ زرنیخ بسبب حرارت و یبوست در او پیدا کند ذهب [illegible]
و مراد از تدبیر [illegible] و علم صنعت این است فصل دوم در تفصیل [illegible] شعر صبغ از جسد [illegible] دیگر تقطیر در تقطیر نماید که
صبغ صاف و نفاذ شود [illegible] تقطیر [illegible] نکنند و این آتش بسیار نرم شود و [illegible] و کلس صبغ هم از آب سفید تکرار تقطیر شود و
منتهای آن هفت تقطیر است باقی عمل [illegible] معلوم است [illegible] الله [illegible] هفت دفعه تقطیر [illegible]
بی تفاوت بود [illegible] حرارت و یبوست صبغ [illegible] بعد از [illegible] در تسقیه و تشویه
حقیقت [illegible] تقطیر در تسقیه و تشویه عمل با تمام می رسانند و منتهای عمل این است تا که
فهم کنند [illegible] بعد از حل [illegible] در قرع زجاج کنند تا نیمه قرع [illegible]
[illegible] سه حصه [illegible] در قرع [illegible] از خاکستر نهند چنانچه چهار [illegible]
لایق [illegible] کنند و قابله زیر [illegible] قرع نهند و آتش بغایت نرم می کنند تا آب او باهستگی تمام بچکد [illegible]
[illegible] تمام بچکد و [illegible] سرد شود پس سر قرع [illegible] کلس [illegible]
[illegible] در قرع [illegible] کنند [illegible] ترکیب کنند و [illegible] در اوانی مضاعف [illegible] عقد کنند پس در آن مقطر
بعد از [illegible] تقطیر [illegible] در قرع [illegible] اندک صبغ از او [illegible] رنگ [illegible] شود
[illegible] تازه [illegible] آب تازه [illegible]
مصبوغ [illegible] کنند [illegible] تقطیر کنند تا آب صاف از او بچکد و صبغ خالص بماند و در این قرع [illegible]
دارد [illegible] بیان تفصیل عناصر اربعه [illegible] صنعت و بعضی [illegible] دوم [illegible] چهارم [illegible]
صاف [illegible] و بعضی [illegible] کنند و [illegible] بعد از آن

بعد از آن [illegible] و غیره بشویند و خشک کنند و [illegible] کنند و در قرع کنند [illegible] کنند تا [illegible] شود و در قرع کنند [illegible]
[illegible] نوشته می شود پس [illegible] می کنند و [illegible] سیاه [illegible] کنند [illegible] شود و [illegible]
فصل سیوم در تدبیر و تطهیر [illegible] بعد از تفصیل [illegible] که در اول [illegible] ده بار [illegible] ده نوبت [illegible] حرارت [illegible]
مضاعف [illegible] که در او باشد [illegible] تقطیر [illegible] شود و در قرع بماند و بغایت [illegible] سود [illegible] اخراج
صبغ از او [illegible] در قرع [illegible] اندک اخراج سواد از او [illegible] نوبت [illegible]
شود از سر او [illegible] شود [illegible] که اگر [illegible] روی صفحه [illegible] شمع [illegible] روی صفحه [illegible]
سیاه نکند صبغ [illegible] و تدبیر [illegible] از دهن [illegible] حکیم [illegible] الله [illegible] رحمت [illegible]
با صبر بعد از [illegible] تقطیر نماید الله [illegible] در نسخه دیگر در کتاب [illegible] فارسی بیان نموده بود که این ترکیب [illegible] روغن
شمع [illegible] روغن سیاه شود و [illegible] آب ملح الطعام [illegible] بشویند و باز [illegible] روغن [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] تمام است [illegible] علامت [illegible]
[illegible] صفحه فضه [illegible] سواد [illegible] علامت [illegible] شود [illegible] سواد [illegible]
و [illegible] مقطر [illegible] حرارت [illegible] مقطر [illegible] نوبت [illegible] نوبت [illegible]
بحرارت اندک [illegible] و [illegible] صفار [illegible] و سحق کنند تا در [illegible] خشک شود بعد از آن
در قدحی مطین [illegible] حکمت کنند و [illegible] آتش [illegible] دو شبانه روز [illegible] در آتش [illegible] پس [illegible] که اول [illegible] شده
[illegible] کنند و سحق کنند تا خشک شود و بعد از آن باز در قدحی مطین کنند و در آتش [illegible] دو سه شبانه روز دیگر [illegible]
[illegible] کنند و سحق کنند و با آتش [illegible] همچنین [illegible] نوبت [illegible] دو سه شبانه روز در آتش [illegible] تا بغایت سفید شود و مهیا شود [illegible]
بعد از [illegible] در آتش [illegible] از مقدار او ناقص شود و این تدبیر [illegible] اجزای حرارت [illegible] تا سفید شود و [illegible]
[illegible] پس [illegible] آب صاف [illegible] کنند و یک شبانه روز [illegible] پس [illegible] آب صاف شود و آب
صاف [illegible] یک شبانه روز [illegible] و آب صاف [illegible] تا سه نوبت [illegible]
[illegible] کنند و در ظرفهای صاف کنند و در آفتاب [illegible] تا [illegible] کنند و
او را در ظرفی [illegible] کنند [illegible] و [illegible] حکمت [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] فصل چهارم [illegible]

هر چیز که خواهند حل کنند از اجزای صنعت [illegible] اول او را تشمیع کنند که شمع کرده شود و طریق تشمیع [illegible] کلس مهیا و دهن [illegible] مساوی با
یکدیگر سحق کنند در [illegible] و زجاج و [illegible] آن آب [illegible] تا [illegible] شود و سحق می کنند تا وقتی که در زیر [illegible] خشک شود
پس در قدحی مطین کنند و بر سر آتش [illegible] نهند و قدح دیگر [illegible] مطین بر سر آن نهند چون حرارت آتش [illegible] مرتفع شود و عرق بالا [illegible]
در [illegible] دو [illegible] تا سرد شود سه بار بر سر آتش [illegible] تا سرد شود همچنین [illegible] ده نوبت این عمل کنند تا [illegible]
که در او باشد [illegible] شود پس از قدح بیرون کنند و باز بر سر [illegible] ریزد و [illegible] مقطر [illegible] باز اول [illegible] و باز سحق
کنند تا خشک شود و در قدح تشمیع کنند و بر سر آتش [illegible] ده نوبت [illegible]
[illegible] در کنار [illegible] کوه [illegible] سر کوه [illegible] تشمیع [illegible]
و [illegible] سیاه [illegible] تمام اجزای او [illegible]
از [illegible] غلیظ [illegible] در شورستان [illegible]
اگر سفید شود [illegible] مقصود [illegible] سفید [illegible] و [illegible]
[illegible] در قاروره نگاه دارد و [illegible] نوبت [illegible] کن تا از
[illegible] شود [illegible] سفید [illegible] آب [illegible] بآتش نرم تشویه [illegible]
آب در تسقیه و تشویه [illegible] بآتش نرم تسقیه و تشویه [illegible] تشویه کنند [illegible] نوبت [illegible]
[illegible] سرخ [illegible] آتش و نرم چون موم [illegible] از زر خالص [illegible] ان شاء الله تعالی
[illegible] که [illegible] سر کوه [illegible] و [illegible]
که از [illegible] مختلف [illegible] در قرع [illegible]
و آتش نرم کن [illegible] آتش نرم است [illegible] آتش نرم [illegible]
قوی تر کن تا تمامت آب غلیظ مقطر شود [illegible] اول [illegible]
جوانی [illegible] سالگی [illegible] چهل سالگی [illegible] سفید [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] سفید [illegible]
خشک کن [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

[illegible] سفیده بیضه [illegible] استوار کن [illegible] در زیر قرع [illegible]
روغن [illegible] و چون اندک [illegible] در [illegible] آب [illegible] قوی تر کن [illegible] تا
آب زرد چون زعفران [illegible] نگاه کن تا [illegible] آب غلیظ شود و سرخ رنگ شود [illegible] آتش [illegible]
تا تمامت صبغ غلیظ [illegible] زرد [illegible] سفید شود [illegible]
در قرع و تقطیر کن [illegible] آب دوم [illegible] روغن
[illegible] تسقیه [illegible] و تشویه [illegible] آتش نرم [illegible]
جمیع حکما [illegible] و [illegible] زرد [illegible]
[illegible] در قرع تقطیر کن آب [illegible] دفن کن در زیر [illegible]
[illegible] و در این آب [illegible] الله تعالی [illegible] آب حیوانی [illegible]
[illegible] سفیده [illegible]
و بشوید [illegible] خشک کنند [illegible]
و در [illegible] تقطیر نکنند و [illegible] آتش [illegible] آب و روغن [illegible]
[illegible] در قرع [illegible] تصعید کنند [illegible] تصعید [illegible]
[illegible] تقطیر کنند [illegible] آب [illegible] روغن [illegible] سیاه [illegible]
که در [illegible] در آفتاب [illegible] سحق کنند و تصعید کنند [illegible]
شده [illegible] تصعید کنند [illegible] سفید [illegible] مصعد [illegible] تسقیه و تشویه [illegible]
[illegible] کنند [illegible] چهار صد مثقال [illegible] تصعید [illegible]
تا [illegible] سفید [illegible] آب [illegible]
مصعد [illegible] آب [illegible] بکنند
[illegible] آب [illegible] خشک شود پس [illegible] آب [illegible]
و [illegible] چهار صد درم [illegible] سفید [illegible]

جواهر انچه مانده است در الماسی آن کم کنند بدین طریق که اب دهند او را کبریت ازاب او پس بدبو تا تنک شود پس در دم
دهند و چون سرد شود بیرون آورند و این تدبیر میکنند تا مهیا شود از این ملکس و از سوختن آفتاب و از مینای سرخ مصری یک جزو و پس بدیم
بسر که نیم نمی مقطر که در او چهار یک اوفیون و ظرف بود یک هفته نیکو بپزند پس در کوزه کنند مطین و در دیگ نهند و چون سرد شود
بیرون آورند و بپزند تا در شان ... بود بهتر از او بساید این اکسیر را و تشمیع کنند بنوشادر محلول که در او چهار یک
او ملکس بود و دفن کنند تا حل شود پس عقد کنند بعمیا باتش نغاط قایم کنند درمی از او ششصد درم از هر جسدی که خواهد بهتر
از او یکی دیگر ده پنجم بچند وبکانند اب و روغن او و اب دهد بدو و این اکسیر را بچند او بپزند در سود و پس بیح
باز نکیه دنا خشک شود پس بریان کنند و اب دهد یکبار دیگر از فلفوز و بریان کنند تا نقره گدد و ببندد یاقوت تمام که رنگ کنند درمی
از او پانصد درم از هر جسدی که خواهد و اکسیر کرداند نیک ضنیع جواهر یکی دیگر را اشد نرم صافی و عقیق یمانی از هر یکی
یک جزو از این اکسیر بر ابی وا این بکوفته ونطرون احمر نیکو که باشد کافی و اگر نباشد ملکس و بباید باب شعر مقطر یک هفته نیکو تا خشک
کرده در دیگی مطین کنند و در داش نهند چون سرد شود بیرون ارد یاقوت احمر که یک مثقال او بر پانصد مثقال سرخ بها باشد بهتر از او دیگر
شعر شسته بانکه وعود و پیرد چنانکه وصف کرده اند و بکانداب و روغن او پس دیگر بار او را مقطر کرداند تا صافی شود و نهند در دغرا
عقد کنند بعمیا در سفوقد لطیف باتش فتیله نفاط بانفاط با خاکستر گرم که در افتاب تا شبانه عقد شود پس ان معقود را در عمیا باتش نرم اد
12
ریزه و صبر انکه او را ابیض شد و وصل یکی دو در خاکستر گرم یک شبانه روز پس صاف کنند از او روح سرخ گشته را و دیگر بار ابرا او در زرد
و این تدبیر کنند تا جمله رنگ بدین طریق از وی ستانده اند رنگ اسفید پس یکی دست کلس کرده را بنیش فزایند و کبریت بر بایدار اورا
واب دهد او را از این اب ده بار چند او درست کرده و بباید نیز در اب دادن تا خشک شود و بریان کنند و در قاروره مطین باتش
نرم لطیف تمام کنند درمی از او سیصد درم از هر جسدی که خواهد ابرسد کرداند ضنیع جواهر یکی دیگر سوختن آفتاب خالص
وسوختن نحاس منقاد کلس ده جزو وتراشه عقیق یمانی و چند به مینای مصری و چند جزو بلور یمانی و ده یک سم نطرون
و کلس شعر و بباید همه را نیکو برافکنند بر هر صد مثقال زر همه یک مثقال از این اکسیر و بباید نیکو و در دیگ مطین کنند و در داش نهند
و چون سرد شود بیرون آورند یاقوتی احمر که یک مثقال از این اکسیر و بباید نیکو و در دیگ مطین کنند و در داش نهند و چون سرد شود
بیرون آورند یاقوتی بود احمر که یک مثقال از او بر پانصد دینار سرخ ارزد بهتر از او یکی دیگر شعر کوده پاک
او دو جزو و از ... یک جزو و از عقرب ... تمام نیم جزو و بباید یا کلس همه بر حلا به سنگ ... یک هفته و اب ...
محلول باشد و ... تا خشک شود پس بریان کنند یک ... باتش ... در قاروره ... کرده دیگر بار این تدبیر
بکنند تا کلاب ... دو بار ... پس تشمیع کنند او را ... در شعر ... دفن کنند تا حل ... زیاده

که تا حل شود اب سرخ چون ... پس عقد کنند در عمیا بر ستوده لطیف باتش نفاط عقد شود نقره سرخ ... از ... در ... از بلور که رنگ کنند درمی
زر او هزار مثقال از هر جسدی که خواهد و ابریز کرداند بهتر از او بسایند این اکسیر را با هم چند او نوشادر الشعر اغنی نوشادر
سوم انکه یاد کرده یاز باب نوشادر در دیگر ... بار ده باره باره حل کنند و در افکنند در شعر مقطر و دفن کنند سه ماه تا حل شود اب صاف کرده
کرداند تا ... عقد کنند در عمیا باتش ... نفاط تا عقد شود سرخ صاف بر آفتاب ... تمام کنند یک مثقال او بر هزار مثقال از هر جسدی که باشد
و ابریز کرداند که ... بباید ضنیع جواهر یکی دیگر بلور صافی چهار رطل و از سوختن آفتاب ده مثقال و از یاقوت چهار مثقال
و از الماس سوده نیم مثقال و از نطرون ده مثقال و از شنکار ... او و بباید همه را ... یک هفته تا ... کرده و انکه بر افکنند بر او از نکار ... یک
... مثقال و بباید او را وزنی تمام ... در داش نهند بعد از انکه در دیگ مطین کرده باشد و سرد ... باشد و بکذارند در او سه روز پس
بیرون کنی یاقوتی باید سرخ که زر و نقره را ... کند چون ... پس ... مثقال از او بکنند ... بهتر از او یکی دیگر شعر پاک کرده
شسته و بیرون چند انکه یاد کرده ام و بپکانند اب و روغن ... بر ... جدا کانه و اب او را دیگر بار ... کنند تا صاف کرده باشد
در قاروره ... شود ... او را وزن کنند و ... عقد کنند ... در عمیا باتش لطیف ... کنند از ... تا ... را ...
تا خوش شد که ... عقد شود وزن کنند و ... اب نهاده ... او را ... و عمیا او ... کرده در ستوده لطیف
نهند و باتش نفاط ... یک شبانه روز تا اب ... پس اب را ... کنند و دیگر اب تازه کنند و این تدبیر میکنند تا رنگ او جمله ستانند
و باقی وزن کنند تا معلوم کرده که چه قدر رنگ کرفته است و باقی سرخی وزن کنند معلوم کرده که چه قدر ... در روح افزوده است و چند
نقصان ... پس جمع کنند ابهای سرخ و وزن کنند ... باقی مانده است و انچه سیاه بود ... سفید کنند بعد از
انچه یاد کنیم و از ... در ... در عمیا مطین ... در خاکستر گرم نهند یک شبانه روز تا اب سیاه کرده و ... او ستانند و ...
کنند و ... کنند تا ... سفید شود و اب ... سیاه ... باشد و ... پس دیگر ... باب شعر مقطر ...
تا خشک کرده پس در کوزه مطین کنند ... در ... بنهند و بگذارند یک شبانه روز و این تدبیر ... میکنند تا ...
یک ... شمعه ... و از ... و بباید ... تا ... بر ... و یکی ...
او را باب نهاده و بباید ... در ... مطین ... دیگر ... بر ...
پس عقد کنند ... که رنگ کند یک مثقال او هزار مثقال از هر جسدی که خواهد ابریز کرداند قایم ثابت ...
و اگر حل کنند این اکسیر را بعد از ان که بوده باشد با ... در ... دیگر ... و مقدار چهار ...
در ... کنند ... شعر ... عقد کنند در عمیا باتش نفاط عقد شود ...

بسته ... و اب ... ربع او و بباید ... تا خشک شود ... بریان کنند در قاروره مطین تا عقد شود نقره سرخ که قایم
کنند درمی از او بیست هزار درم از هر جسدی که باشد و از زر ... حکایت چنین گوید محمد بن ... که
... از اکسیر ... بغداد ... حکیم ... خوش
... که ... دیدم ... از طعام و شراب فارغ شدیم سخن از ... باب ...
... در این باب ... کردم ... سد ... غلام ...
... علم ... اکسیر ...
عظیم ... دیدم ... او ... گرفتم ...
... رحم ... از اکسیر ... در ... زر ...
... غلام ... عمل ... اکسیر ...
... حکیم ... صادق
است ضنیع جواهر او یکی دیگر تراشه عقیق و ... از هر یک رطلی ... سنگ ... بباید ...
یک مثقال از این اکسیر و اب ... سرخی ... ده باب ... در داش ... تا ... سوده باشد خشک کرده
و در دیگ مطین نهاده و چون از داش ... یاقوت معدنی ...
دیگر مانند او ... اتیعا از شعر ... رطل ... در اب شعر ... رطل و دفن کنند تا حل شود ...
چون ... او ... سفید ... بعد از انکه اب زرد و سرخ ... در اتش ...
... بر ... و اتش ... در ... اب زرد ...
... اتش ... خشک ...
... سفید ... سر ... در کوره مطین
کنند و در داش نهند و چون سرد شود بیرون آورند ... در هر رطلی ده درم از این ...
از اب سفید ... و دیگر بار باتش ... و چون سرد شود بیرون آورند و این تدبیر کنند تا چون ... سفید شود پس
بساید او را ... از اب سفید ... تا حل شود ... در قاروره مطین کنند و
... کنند و در کوره ... بعد از ... دیگر ...

و اتش در او نهند تا سرد شود و عقد کرده ... که رنگ کند یک مثقال از او هزار درم از هر جسدی که خواهد
بهتر از او بساید او ... نیم اوقیه از اب سفید و بباید تا خشک شود و بریان کنند ... در قاروره
مطین عقد شود نقره سفید که ... یک مثقال ده هزار مثقال از هر جسدی که خواهد بهتر از او یکی دیگر از اب سفید چهار
جزو و از اب زرد ... و از اب سرخ دو جزو یا یکی ... و ... اب ... این اکسیر سفید ...
از انکه سوده باشد ... انکه اجزای فراهم ... و بباید تا خشک شود و ... کنند ... و این تدبیر میکنند ...
... بباید ... او ... از اب سرخ و دفن کنند ... بعد از انکه ... باشد تا حل شود
... در هر رطلی ... از اب سفید ... و از اب سرخ ... و ... دیگر ... بار ...
... ناصر ... و ... شبانه ... حل ... عقد کنند تا منعقد
... که ... از او هزار ... که خواهد ضنیع جواهر یکی دیگر ...
... از هر یکی رطلی ... سفید رطلی و نیم و از بلور صاف رطلی و از سوختن ... اوقیه و از سوختن افتاب ...
... اوقیه و بباید همه را باب ... تا خشک کرده پس در دیگ ... مطین ... در داش نهند و چون سرد شود بیرون آورد
یاقوتی باشد سرخ که ... چراغ بود در شب تاریک و بهتر از یاقوت معدنی باشد و یک مثقال وی ... هزار دینار زر سرخ ارزد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین اما بعد ... در این مجموعه بعضی از رموز علم
کیمیا و عملیات ... انشاء الله ... التوفیق ...
... که زحل و قمر در ... طالع باشد ... سرخ ... از وی ... کنند ...
اخراج شود ... بعض از ... در قرع ... کنند ... سفید ... بقطر کنند و از
... اخراج نماید
... و ... بقطر ... اخراج کند ... نماید ...
... وزن ... اب ... کنند ... بنقل ... عمل ...
پس ... دیگر ... عمل ... اتش ... اخراج کنند
و باز ... اتش ... شبانه روز ... و چون سرد شود اخراج کنند و دیگر ...
... سرد ... بقطر ... دیگر ...
... کنند ... قرع ... کنند ... شبانه

روز دیگر بگذارد و دیگر صاف کنند و تقطیر نماید و جرم اول و جرم ثانی جمع کند و ده نوبت آنرا تشویه دهد هر نوبت شبانه روزی و هر شبانه روزی سه نوبت بر وی آن آب را افراغ کنند و سحق بلیغ نماید و باز تشویه دهد بعد از اتمام منضعف سازد و نصفی از وی در قرع کند و سه جزو از آن آب مقطر چهار قسم کند و چهار نوبت بر وی دهد بطریق تشقیه در عمیا با ذات الانبوب و در این محل عمل قمری تمام شود پس آن نصفی از ارض را با این اکسیر قمری نماید و چهار جزو آب دیگر پنج قسم سازد و به پنج نوبت در آن تشقیه بطریق مذکور در آن دهد [illegible] تمام کرده و اگر دو جزو دیگر از آب هشتم کند و سه نوبت [illegible] قوت گرفته مضاعف گردد [illegible]

[illegible]

که خدای تعالی وحی کرد بموسی ع اکتب التوراة بالذهب لا بالحبر یعنی کلمات توراة را از آب زر بنویسید نه بسیاهی
اما زری باید که در تیب صیح حسب و خالص بوی رسیده باشد و حصول چنین زری در آن زمان از محالات بود و موسی ع بحضرت خداوند نیاز آورد
و خدای تعالی این علم وی را تعلیم داد تا زر پاکیزه ساخت و کلمات توراة بدان نوشته شد و موسی بصنعت مددکاری قارون را تعلیم نمود
غرض از این ابیات آنکه این علم واقعی است و نص کلام الهی بر وقوع وی گواهی میدهد و در بعضی احادیث نبوی علی صاحبها افضل الصلوة نیز
سبیل ایما مذکور است که میفرماید طعام الواحد یکفی الاثنین و دیگر ابداوا بالملح واختموا به و حدیث صحیح ما
افتقر اهل بیت فیه خل و حدیث گذشته روشن تر است و دلالت آن نزد عارف و دقایق این صنعت بر وجود کیمیا ظاهرتر است
و حضرت عالی قطب الاقطاب محمد البورخشی قدس سره که این کمینه در ظل عاطفت ایشان بیشتر از حقایق این علم شریف آموخته و توفیق یافته
کاشف بودند از قرآن مجید قریب چهار صد آیه از این علم شریف اخبار میکنند واذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی
والطیور اربعه که در قصه ابراهیم صلوات الله علیه مسطور است اشارت بارکان اربعه اکسیر داشته اند کما بین فی موضع دیگر آیه
انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها الی آخره و بعضی از سوره والنجم و بعضی از سوره حدید و بعضی از سوره
نور خصوصا آیه الله نور السموات والارض الی آخر و حضرت شیخ بزرگوار قدوة الابرار و قدوة الاخیار شیخ صدر الملة والدین
محمد الرواسی روح الله روحه که شیخ تفلیس و فرقه انیا تقرأت همین آیه را بیان کرده اند و صنعت شرح نوشته اند خاصه آنکه آیات و احادیث
بسیار در این علم شریف روزها از زمانی داشته اند و این علم اشرف علوم طبیعی است و از حضرت شاه اولیا و سید اصفیا و سند اتقیا
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سؤال کردند آنحضرت در جواب فرمودند سلتمونی صناعة الکیمیا هی والله
اخت النبوة و قوام المروة وان الناس لیکلمون علی ظاهرها و بالمنهای یعنی سؤال کردید مرا از علم کیمیا که در
کیمیا خواهر نبوت است یعنی نقیس دارد از نبوت و نیز ولایت اختصاص بعلم و علمای آن ممکن و دیگر فرموده که قاعده مروت بدو
قایم تواند بود و بدرستیکه مردمان بر ظاهر آن سخن میگویند و من میدانم ظاهر و باطن آنرا یعنی علم با عمل جمع کرده ام و حکیم مسلمه مجریطی
در رساله خود بعضی چنین آیه مدین علم فرود آورده و نصوصا در قصه یوسف ع که مضمون آیه عشر کوکبا والشمس والقمر با مقدار
مطابقت تمام دارد و از انبیاء خلیل الرحمن و موسی و هرون و یوشع و سلیمان و عیسی ع بدین علم مشغول بوده اند
و بعد از انبیاء در پیغمبر که حکمی او را هرمس الهرامه و هرمس المثلث بالحکمة گویند و تحقیق قواعد و ضوابط این علم اشتغال فرمود
در روایت او در هیچ دفاتر حکما بسیار است و از ائمه اهل بیت امیر المؤمنین علی با سبطین سیدین و محمد حنفیه که برادر ایشان زاده بود
بود از ولد ایشان و از امام جعفر و سلطان خراسان علی بن موسی الرضا رضوان الله علیهم بعض من کلام حضرت
امیر حمله الله بحسب صلاح شکر الله فی کل مساء و صباح من عبد لینح کل باب و نتوح انح لی ابواب

فتوح و فتاح فی کل صباح سبع مرات بعضی بصیغه و بعضی بعملی التفات نوشته اند و جابر بن حیان الصوفی الکوفی از تلامذه امام جعفر
صادق ع بوده و در این علم ید طولی داشته و اکثر کسی رساله وی امثال سبعه و سبعین و کتب موازین و غیر آن مطالعه فرماید داند که
تعرف جابر در این علم تا چه حد بوده و این حقیر کتابی که مشتمل بر فهرست مصنفات جابری بوده دیده که قریب هزار رساله و کتاب
در طب و اکسیر و انواع حکمیات خانه است و در زمان الکه بسبب اختلاط با جابر حیان بصوفی و تعلیم این علم بمقدار استعداد حاصل شد
که بر کتب این فن شریف صحیح شده و نشر کرده اند و آوازه جود و سخای ایشان تا قیام قیامت بر صفحه روزگار باقی خواهد بود و از
ائمه دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین حکیم مطلبی ابن عم نبی محمد بن ادریس شافعی در علم و عمل این فن شریف ماهر بوده و اعمال خاصه
ایشان در کتب صوفیان بسیار است و استاد الحکما والعلما مولانا فخر الدین رازی قدس سره در علم این فن وقوف تمام
داشته اند و از اولیای این امت حضرت ابراهیم ادهم رحمة الله علیه این علم داشته و شیخ ذوالنون مصری رحمة الله علیه در این فن رسایل
و مؤلفات منظوم و منثوره بسیار است و از جمله از جواد او شهرت تمام دارد و شیخ سفیان لاهوری رحمه الله تعالی ترجمه در این دایره نوشته
و این کمینه اثر مصاحب آن نفحات افتاده است حضرت شیخ المشایخ قطب الاولیا شیخ محی الدین اعرابی را قدس سره در علم صنعت
رساله و نظم و نثر بسیار است از آن جمله رساله فرخ در سهل ممتنع و امام حجة الاسلام ابو حامد محمد الغزالی قدس روحه رساله نور در این
علم نوشته و عین القضاة الهمدانی قصاید بسیار است مشتمل بر فواید این علم حضرت مولوی خداوندگاری جلال الملة والدین
محمد الرومی قدس الله سره العزیز با نبیره ایشان سلطان جلال الدین و اولاد سلطان بهاء الدین ولد را در این علم قصاید است که هر یک
از آن سرمایه علمی و تفاصیل علمی و عملی صنعت اشتمال دارد و از مشاهیر حضرت قطب الاقطاب علی الثانی امیر سید علی همدانی قدس سره جامع
علم و عمل بوده اند و رسایل ایشان در این فن بسیار است و از جمله رساله دواء العلل بغایت مشهور است و بقیه سلطان المحققین سید
حسین الافلاطی روح الله روحه و تصرف ایشان در این فن از آن ظاهر است که در یک مختصر نسخه از کمالات آن مثل شرح توان داد و
اولیای اتقیا در این علم از سر حد احصا تجاوز دارد از جمله جناب سید عبد الرحمن نور الله مرقده که استاد حضرت شیخ زرعنی است رحمة الله
و اشتغال حکمای قدیم چون هرمس و افلاطون و ذو مقراط و ماریه قبطیه و فی روفس و فیثاغورث و اسکندر رازی و ملکوثا و کبیر بابلی
و شیخ ابن سینا و قادریوس و ارسطو و مرناش و غیرهم بدین علم مشهور است و دیگر حکمای اسلام چون خالد بن یزید بن معاویه اسمعیل بن علی
الطغرائی و صاحب شذور الذهب ابو موسی اندلسی و محمد بن زکریای رازی و ابو بکر بن وحشیه و مؤلف کتب فی زراعة الذهب
حکیم ابیعلدکی و مراکش و قر ابلس و ابو بکر صوفی و صاحب انقضاح الصنعه ابو طاهر کنوی و مانند ایشان بسیار بوده اند و در
این فن شریف لطیف کتب بسیار ساخته اند و رسایل بی شمار پرداخته اند حاصل این کل [illegible] این مقدمات دفع توهم و رفع منع
جمعی است که بجهات شبهت دیده بصیرت ایشان پوشیده از فواید جمال این علم غافل و از اهل آن پاییده اند و بر کتب همت فرود آمده

در بادیه حیرانی سرگردان باشند از نفس را مراد ایشان ندیده بلکه نامی هم نشنیده اند و خالد در رد قول منکران میگوید ضعم الکیمیا الیس
یحوی و مناد بی معیشة العباد و در حق این علم برائی و صرفتم یا و میکند شرع اقسم ان الامر حق کما حقیقته من
کان لا یکذب وانه الی بعضناهن ثوب الملبوس بل اقرب و صاحب شذور در قافیه این انکار را بدین گونه مذمت
فرموده فتح الله جاها ان اما الطبع احتفانیکو بحکمة المشی یوکبها فعدنا القا و حضرت شیخ محی الدین در رساله این بیت
و سر که نیست [illegible] که احوال روی بخورش و لحاف شیفته غبار شده یا بجموع بر هم کرده اند و ممزوج شود و این عمل اکسیر از نهایت تسخیر شمس مصفی
العیان ظاهر و هویدا شود انشاء الله تعالی و تقدس و شیخ عطار که نیک امر اوستاد او اصل است و بیان قوم و اهل
خواهند شدن بدین نوع می فرماید علم اندیشی دان اخت النبوة خواند کوزه اهل تحقیق کو نتیجه است بیان هر کس که یابد شاد و راز
گنج پنهان برآورد است بادار و دیگر دوستان او فروز ماهست یکی و بدو کناری گر به ده وحشی باشد و راز لباس عریان
بر بیدرکان آرید چون آفتاب تابد از روی مهربانی بر گیر و بر آسمان گوئی اینست بهاران نمای بود خود در
بهار تشنه رسید معمور چون ویران اینست عجوبه در شان هست نازل در هر سری نگنجد اسرار خاص قرآن
این معجزات احمد باشد و از آن عیسی و آن خلیل و آنگاه موسی بن عمران و ابن ولید می فرماید در دیگر بتوبه دوام از اسرار
نی نه تو که اخت النبوت است اندر شیخ علی بن عمو به شیرازی می فرماید علم بغیر از آن بود شناس بهر زمان در خود ابهام
این چنین علم کار هر کس نیست فاسئل بر شرکا نو فر جام هر که و اهل شود بصنعت فی منت در نکند دل ام تمام هر گز مفلس
در این سرای او روح قدس است و مسیح ای زمان هست کرجانب این گنج رسد دست گدائی فی الحال شهنشاه و سلیمان زمان است
و در قصیده مرد آن یافته که جام جهان نما اشارت و اصل است بو هر دل که سر وصول اسکاد
شد جام جهان نمای حقیقت بما نمود واگر در این باب ابیات حکما و اشعار فضلا بهت استشهاد و استشهاد اشتغال نمایم سخن بطول انجام
و مقصود ما از این رساله ایراد و خلاصه علم و عمل است اعمال این قوم از سر حد شمار گذشته و مجموع علمهای ایشان از سه نوع خالی نیست
یا عمل بر معدن کنند یا بر حیوان یا بر نبات و عمل حیوانیات را حجر گویند و اما قسم دیگر نباتی و همه اعمال درست و راست است اگر کسی بر دقایق
علم و عمل وقوف داشته باشد وابن عمویه می فرماید که از نبات و حیوان تا اکسیر اعظم هست هر کس که باز یابد دانای عالم است
و نیز دانای حقیقه آن است که بر هر جزوی از اجزای موالید ثلاثه اگر کسی عمل کند و تفصیل و ترکیب آن دانند بمقصود حاصل کرده
اما در بعضی از اینها اجزای کامل ساخته است و زودتر بمقصود می رسانند و بر طریقه عمل نمودن با یکی از این خواص قرار داده اند و از
اشاره [illegible] اند و باطلاع خود آن را حجر گویند و مفتاح الصنعه مینوهند و تا کسی بمفتاح بدین نشود در افتتاح
ابواب بدین بسیار دو بی سر دو می گوید جهد بمفتاح کن تا بکوادی یکینک جز که بمفتاح نیست علم الله ایدا

و شیخ علی عمود میفرماید اول بدان تو حجر را وانگه طلب کن آنرا ورنه بهر سرورت میدان که ماتم است پس بدان
این علم دانستن حجر باشد و حجر که در کتب قوم مسطور است بدان اتفاق کرده اند پنج نوع بود اول حجر معدنی اتفاق
کرده اند و بدین عمل فرموده اند دوم حجر حکمی که از مشاهیر در این باب حکایت و روایت بسیار است و باز عمل نیز باشد سیم حجر ماریه و آن
نیز نزد حکما معتبر است چهارم حجر انبیا علیهم السلام که از همه پاکیزه تر و لطیف تر است و مقصود از آن دیگر مؤنث است و از فساد دور
است و ائمه دین و اولیاء صاحب یقین در آن عمل کرده و میکنند پنجم حجر اصل و آن خاصه اهل بیت پیغمبر است ع و غیر ایشان علیهم التحیه
والرضوان و سایر معتقدین و حجره پسر ایشان ده دلالت و بجز ایشان حرم نور و هدایت ایشان سرّ آن دانا و بینا شوند و ائمه اهل بیت
رضوان الله علیهم شرف وصول بدین حجر و تشرف علم و عمل آن بر سبب کنه فاتح باب ولایت منبع حقیقت و هدایت شاه اولیا علی مرتضی میرشد
و آنحضرت بحکم انا مدینة العلم و علی بابها از حضرت رسالت منقبت و نبی مطلق صلوات الله علیه تا آن زمان الی قیام یوم الدین اقتدا
فرموده اند و از زمان ائمه تا غایت بعض خواص اولیای این امت بعلم و عمل آن حجر مشغول بوده و هستند و حکما اگر چه بو تی برده اند و از
نسیم گلزار آن نفحه شنیده ولیکن بر تمام اعمال و کیفیات آن وقوف نیافته اند والتوفیق منی عزیز لا یعطی الا لعبد عزیز و چون
این فقیر حقیر را بسبب آن صاحب دولت عالی همت مستجمع فضایل نفسانیه و مشکل خصائص انسانیه است اعزه الله فی الدارین الهی کرد
صد السلطین بحقیقت خاص اخلاص از روی اختصاص واقع است و دولت سعادت ایشان غرض و ریا حاصل در هر یک از آن ای عارف دو سه
کلمه بنویسید و خلاصه سه حجر دو قسم حقیقت به طریق اختصار بر محل بازمی نماید و در حجر انبیا و حجر اصلی که بعد از
موافقت تقدیر و مساعدت توفیق دوام همت و مواعدت همت اتمام آن موقوف خواهد فرمود و اهل سخن در فهمیدن
علم و عمل با طناب غیر محل عمر کور می سازند در صوری که علما و حکما در کتمان آن وصایا فرموده اند و مبالغه در اخفای آن نموده تا اوقات
رسانیده شیوع کیفیه و منی اشرف باشند از اشارتی در باب آن ادامی نماید و بصورت عهد و شرایط و میثاق و پیمان و وصیتهای اکابر و از
دقایق آن عمل که وقت اقتضا کند و باظهار آن اجازت رسد مشتاقه بموقف انهاق فواید رسانیده و التوفیق من علیه والاعتصام
اما حجر نیل صوف که حکمای قدیم بر آن کار کرده اند از جمله نباتات است و بغایت جوهر زیبا و لطیف و تاثیر تند و ثابت و
و مؤنث است وانکه امیر المؤمنین علی ع فرموده اند هی ماء جامد یعنی ماء هو کیما الی هست بسته وارض سائله یعنی زمینی است روان
شونده و هواء عاقد یعنی هوائیت استاده و نار خانده یعنی آتشی جولان کننده اشاره بدین حجر است و صاحب شذور دیمودا
گوید صباغ القوم من حجر العزیز مضی اللون مشرقة وحیب و این کمینه اشاره بدو قصیده دارد که این سه هست از
الجلت آب و آتش و خاک و باد است و از آن گرفت در میان آتش و آب سیوان مضمر است تا زمین با هوا شد سوی ما زمین :*:
دم ها بنسبت اینجا عقل آن انحصار است زین زمین آب اگر وحید در هیئت درنگ تا بدانی آنکه نیست سوم ماه و خورشید است

و در قصیده اول در شذور الذهب بعد از ایراد صد دهمین معنی رامی او در رکنا عالم من ارضه
کون مابه و من مایه والارض کون هوایه و عمل این حجر مبارک در فلک شمس و اوج قرابت از یکدیگر و هم قایل در کتب یکی اشارت
بدرستی و ثبات ارواح و اجساد بر کت او و ثعبان وید و خصایص فی زر یهوت و بیان از اثر قوت او و سفرت و الدی بطریق اجمال از تمام یونانی
او نیز میده بر وقصیده جام جم که مطلعش این است و هم تعریف حجر میکند منم بازار آتش درجام جم کرده آن کنم خالی است منم افسرده زر
منم تخته و نیران آن کنم و صیقت مضموده که نام حجر بیرون می اید انست در هر نام برایم قرص راندم عرب کریمینه
برایم زر فی در سیره بولان کنم و از مفتاح فاتحه میگوید که جمیع مفتاح و فواتح بقول بعضی از الله نام این حجر بر سبیل تاکید و این معنی شمار انجام گنج
مانده و اهل است ببیرون آورده اند و حاصلش کند فی یکی و اثبات دیگری از اعلا و سفل و از آخر تا اول این است اب ۷۱۵ ل ع د م د
ل س ح د م د دح او در و در رکیدس و اتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه که ما از انطریق رمز گفتیم و بوی عددی
انرا اسم حجر موضع است از برو تعلیمات بقاعده جفر صبید ۷۹۲ م ام ۲۱ ۹ و مرتبه ثانیه ۱۱ هو هو و شاهد بر صدق مدعا عدد اسم نام
انبیا است صلی الله علیه و آله و سلم و چون نام شریف او معلوم شد و افتتاح و اختلاف و اختتام تنها ول طعام محکم حدیث از او ظاهر گشت نهار کر
مباد و انبیا محرم گفته که تخم دانش در سینه بی کینه کاشتن کردن تا بقوت الهی باشد و از عرض حابیه تا محرمان فی خار از بر بنیاید
زمین تا شوره سنبل بر نیارد در او تخم امل ضایع مگردان که نیکی با بدان کردن شاید واستعینوا علی حوائجکم بالکتمان
استاد حبیب ایلیه میگوید هین بقرا اشکر این حروفات ابجدی فریق میزان است استاد حبیب ایلیه میگوید در رب قشن زنگار بگیر دیگ
و سحق کن با شمل آن نوشادر و اندک اندک سرکه در روی بریز تا آنکه همه عبدار دو سه روز زنگی شود نیکو این زنگی را بسیار بنا ها
بکار برد زنگی زرد کور را باربع النارنج زرد نیکو سحق نمایید و بدین استقره السیف معجون کرده تشویه دهند مانند زنگ خوفی که بروی
ایدیکلمه و از ایسده جزو قرطرح نمایند و سه جزو شمس جلا نمایند از سیم و زرکش فنون عار شرط زنگی بر این رنج باشد اما حجر معادی
مشهور است از جمله صیوم ایات و اکبر ارباب صنعت از مرید تا قیها همین حجر باشند و تمام او برتبه اشتهار رسیده و شد که ابن شرقی
روشن گشته که بعضی عوام بنیاز از آن کامی دارند و فی الواقع حجر مبارکی است و اکابر او را فی پیده و فوابد بسیار دیده اند و امام
همام جعفر بن محمد الصادق در او کارها کرده اند و از شایخ آن نشانها داده اند و حضرت شیخ قدس سره می فرماید که از سور
شونیز آیه و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن وصبغ للآکلین اشارت بدوست و حضرت شیخ محی الدین
اعرابی قدس سره العزیز همین معنی را میگوید در دوائر خود وفی الطور تنبت ان طرقت بضغطه و ما تکهنها
بضغطه و ممالست شیء و دکره مجلس که ذکرامی رقوم میکنیم این حجر را سنديه و این تعبیر از شیخ او آورده حجر بالطور
مرکوز جوهرها عنبیت امره و این الیق مغزاش در همین معنی دارد جای او در طور سینای هرات تند در آن عالی مکانها او بر قمر

و در قصیده هر داف ها می گفته آثار مهر و سپهر ازین حجر محو کین راز در دل شجر زعفران بود آن زعفران
ریشه که بر طور کلیم بایست ... بر سر آن نسیم تجلی فروزان بود وان در کوه طور بر سر بلندی بروید و در وی چهار چشمه ایست
بلعجم منشف و میکند بکریز دیک و اف هاد هیز نقل کرده اند که این شجر انیست که اهل صنعت عوام میگفت زرع و منفعت
خواص هند و سر زرع و گفته است او بوزن عار سپیدمن و بوزن خاص سپید و سفت من دو گفته است او بوزن عوام خلق دو بیت
و بوزن خواص امام دو بیت و کمن و حکماء هند این کیاه را نیکو شناسند و خاصیت او را بسیار ذکر کنند و در میان
رو میان تمام از میان بر طرف شده هیچ نوع در این عمل و خل نمایند و تا آنکه بیشتر مردم از نام او خبر دارند غیر این عمل را فاتی دارند
که بحیح گفته اید نظم غیر ترم با تو خبری است که اگر دست دهد بگذارم که در انجا کمال دگران و نخص از من الدین رحمه الله علیها تحقیق
بسیار که حجر حکمای کرد اهست اقول شعر افهم و افهم کسره تعلم بغی شعری بر تو خواندم فهم کن در رقم دیگران جهد نمای تا
بدانی شاعل الکشف نمود و انها الدعا ذکر دو کفت نبات صب و فضل کلیه فحی علی النبات فسیعاد بهو مهور و فی الواقع در
نظم صفت او و در نثر تمام او ندکور میکنم اما شامل نظم مشغول شده از تحقیقت بسیر بحر است و اگر کسی دیده بصیرت در مطالعه
این نظم و نثر یک باید اصل سخن یکی سوی برود تا مخفی نماند بیت هر کس که شهر اشنا نشت داند که متاع ما کدام است اما
حجر با دیه حجر بود کواد است افصیوا نبات و ماریه که از جمله حکمای یونانی بیشتر فهمی ممتاز بود بنوشته این حجر را در رقعه
از سیم خام نهاده در شت فی زر و سیم باوی که اشراح و انی فی الواقع ار کان نشسته که نفس و روح و جسد است در این حجر از یکدیگر اشتباه تا نیم
و خالد در صفت او گفته حجر القوم ثلث یوجد بها و احد فوق واحد کالالکفانو و امام قوم جابر بن حیان
رحمت در سجات و میزان الجامع که ذکر افلاک علویه می کند اشاره بدین حجر است و عبارت جابر را این وجه واقع شده که سید
و مولای جعفر بن محمد ابن مطلوب العلوم فخذ الجسد من فلک زحل والروح من فلک المشتری
والنفس من فلک المریخ تا آخر کلام و این حجر زنده ایست مرده نما و مرده زنده کن آن فرادان نزد یک اهل دل
مضیبا است و بدر او را اکسیر گویند و ما در انجا جد و این اهیر در این باب گفته ان النهضة صیلکة فیهما العقاقیر
العوامل و بهما العمل حیوت اهل العقول و کل صاحب و در باب او شرا اسلکه مت که اگر اوفادسای باشد
حرام است و اگر طرفین مختلف کرد و حلال و صاحب شذور همین معنی گفته در قصیده تونیه که مطلعش این است شعر
حجر اصله من الحیوان و بهما الصبغ ثابت الارکان بیت مقصود فحرام انا استوی طرفاه وحلال
تخلف الطرفاه و در این حجر نیز عملهای ارتفع لطیف مشغول است و بر غیر اهل مه معروف اند نباشد و در شاه

با ارباب حضرت مولوی در معرفت ایشان فرموده اند هیکلان مرغانی که اشیا تا سفیه ها زرین کنند طوس بینند فلک را سرکه زرین کنند دارد
هواهای زر اسود آنند شود و البدر الموثر المقصود ما حجر انبیا علیهم الصلوة والسلام است تر تمام عبارات از بر اثبات و حضرت قطب الاقطاب قدس
سره در کتاب مخزن الاسرار تعریف این حجر میکنند و خلاصه سخنان ایشان را اینجا آوردیم بلکه انکه حجر انبیا اصل است و عمل حق و علا
عمل ایشان است که بکثرت استعمال و بطول ایام متغیر نشود و حصول او از رشک و اعدا است و انبیا و تلامذه ایشان از کبار حکما اسم او را مخفی
داشته اند و بجهت ابطال و تکمیل جهال آن را بحجر نام کرده اند استاد این فن امام بدیعی فرماید تو را ائمه حکما از حجر می گویند حجر مکتب تفقد
ولی سه محو حجر و یکی از اسرار او حجر اعظم است زیرا که او ماده اکسیر است و اکسیر اعظم شیا است نزد آن نزد یکی دیگر حجر مکرم است و این اشارت سیدی
و معاد او است زیرا که اصل او بقل است یعنی بر دو باری دل و آنکه کرم صفات می تواند بود و دیگر باعتبار آن نیز که نزد مغیر و کسر غیبی او نظر
عزیز و کرامی است و نیز بدین اعتبار که در آن موجد کرم است و یکی دیگر حجر کریم است زیرا که او مطیع طالب است که هر چه دهد
نوع و لون که خواهد بر آید و انشات ان لکریم است که طالب را هیچ نوع محروم نکرداند و دیگر حجر جامع است بجهت آنکه او جامع جمیع طعوم
و الوان و روائح و باقی کیفیات است و یکی دیگر حجر الحیوة است و می العالم است و این نامی است بدانکه صورت او در قبل اوست کما قال
الحلاج عن لسان الحجر انا الموطی یا ثقاتی ان فی موتی حیوتی و یکی از اسماء مولد او شرات یعنی عکس نقش کو حرف
گویید بر عکس و این اشارت است برانکه در قلب او نخ است یعنی عکس اول و دیگر زبان عراقی شده است و این تشبیه است برانکه از او بهتر
تاج ملوک و سلاطین و دیگر نیل است بزبان اهل خراسان و مغرب قلب و نیما است که اشارت بوحدت حجر دارد و قبل از تدبیر تغییر
دهنده آن است همچنانکه بعد از تدبیر قلب کننده فلز است و اسماء او بسیار است و بقا از کثرت اسمای اوست نظم ما بعد هزار
اسمای کان جمیع او ری تفسیر از یکی و آن یکی کان اسم اعظم است و نعایت ضایع است و کم قیمت بعنی گوید زیرا که ملبس می بها تو اتی باشد
به بیش انتق ندار د بر نیم زره قدر و حضرت مولوی روحی در شان او فرموده در شب و جهد بر در شرق و غرب
موجود در پیش شاه و درویش با شهریار و دهقان خار و عزیز و مسکین بی قیمت و بقیمت چون لؤلؤ و جوهر
از راب و خاک ریزم و مولانا جامی هروی شکر الله سعیکم گوید ز آن نشر حجر اول جا و رکن فلک او را ده اند
زاده که هدار زیست سیره و ستانشان لم یکف ایل گهید باز شناسی که هست خار و عزیز و بیک بیت و کنند و گران
و هیچ فرد از افراد آدمیان نباشد که او را نداند الا نادر او هم با بدک ایمائی او را در سوا یافت و حضرت شیخ ذوالنون مصری
قدس سره در دو صوره گوید انکه همه عالی است مغنیها معرفت کفار من اوصافها ابیاهفت و سیره و رشد او میان زمین
و آسمان است و او را امکانی است که اشاره از آن است در جهان و حرف اول اسم در عربی حرف اول اسم اوست در پارسی مجموع عدد

او صفت در سه است و عدد شهر او یک است و مفرد اسطاق اعظم مسولات اوست فی دایره او ۲ و ۳ د یکو ع و ۱۳
و ۳ و لون او بنور محض است در سواد و بیده ظاهر شده کو نشانکه علیکم بالسواد الاعظم اشارت بدوست والبقه
النور فی السواد عبارت از او و بعضی از کبار علما در تاویل آیه کریمه و لا تقربا هذه الشجرة گفته اند که شجر حجر است که آدم از
اکل او ممنوع شده در بهشت و اولاد او در بهشت یعنی بزرعه و شهی رابع به شجر اوست و صفت آن اوست و نیز اشارت بدوست
و ضمیر این آیه در قرآن منسوب است انزل من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها و در سوره انعام و بسی ضمیر این آیه و آن است
در شان او داشته اند و در حدیث قدسی و یکی نبوی را ثبات مدعا دو گواه هستند اما حدیث قدسی است ۱۱۱ ب ت ل خ
ی ک ع او ف ن ل ا د ب ق ن ف و چون کسی بطریق عدد مربع و ضع کند ابتدا از حرف اول و آن اعداد را بوفق
طبیعی در آن مربع ثبت نماید مخلص او را ابراد کلی رسانند و باید در شمار و وفق غلط نکنند تا فایده باید اما حدیث نبوی
علی صدره افضل الصلوة است ش ه ای ی ک ک ل ن ذ ی و ف ن ا ا ل ا ب ل ل ا و ی ع ل ذ خ م ن
ه ه ی ی ف ا م ا ا ا ل و ل ل ل ه ا ل ا ا م ل ه ن س و ح ا ب و ا ز ل ی د ل ن ی ا ل ح این حدیث را
بطریق مخمس وضع باید کرد تا آخر با اول رسد کما ذکر فی المربع السابق والله اعلم بالحقایق و بعد از دانستن حجر
تدبیر آن سهل است چنانچه حضرت مولوی قدس سره فرموده گر تو اهل این علم حجر بیوت عزه نشوی بدانکه او فرموده تا رسم
عمل نکردی تو محیط دانستن این حجر بدار د سود و تدبیر آنست در حجر انبیا که سر است اکنون حضرت شیخ قطب
الاقطاب سر اسرار شریف صحیفه بوده در مخزن الاسرار ذکر فرموده اند نسبی از عبارات ایشان بی تصرف فرات در اینجا آورده
شد رجاء و شوق است که در اتمام عمل بر تا توفیق که مذکور خواهد شد بتوفیق رفیق عز زیر کرده و سیده لا شریک له تدبیر اتم حجر
اولا قبل از شروع بدعوت اسم علیم افتتاح باید کرد بطریق اتم بهفت روز هر روز هر چهار نوبت قبل از طلوع آفتاب بیست از دای نماز
با مراد و چهار و پنجاه نوبت بعد از غروب آفتاب قبل از نماز شام و بعد از هر نماز فریضه یازده نوبت و یکی قبل از اوراد
موضع معهود و باید خواند در شبانه روزی سیصد و شصت و پنج بار خوانده شود و عند الشروع طالع وقت را اختیار
کنند و قمر در نقش طالع نیکو باشد و قتی که نوش بود و زحل محترش با اتصال سعد نیز و حش حال زحل و عطارد در این عمل ملاحظه است
پس حجر اسود فریسین باید ستد و شکش الزم و اوجب است پس عنبار از او پاک باید کرد و هیچ افراج نمود
و سحق بلیغ کرد و چون سحق کنند بعضی از آن سحوق در قرع ریزند چنانکه تا قرع نشکنند نمود و با آتش نرم آفتاب خفیف
آب سفید از وی تقطیر کنند و از این آب بقطر پنج جزو بر سر یک جزو از آن سحوق عنیر مقطر ریزند و مسدود الراس دو مقسم

ده زبل بخفتن نماید پس اخراج کند و باز در قرع بکنیه باتش بتدریج بعد دهی ماه دیگر رطوبت از وی بستانند و چون سرد شود نقره
اخراج کرده کحل سحق بلیغ نماید و سرپوشیده یک شب در هوای نهند و از آن نقره وزن نماید بیش از آب سفید چند بار اضافه کند و در
سحق در سنگ رخام نماید و تقطیر کند و این هم هشت نوبت که آب او را در میان آن نقره را سه بار دیگر تقطیر نماید و آن نقره را سحق بلیغ کند
و هشت شبانه روز متصل علی الدوام آتش بافراط دهد در ظرف منفتح بطین و سرد شده اخراج کند و باز سحق بلیغ نماید و در آتش زبل
یک شبانه روز سرد و دارد پس تشویه دهد و چون سرد شود اخراج و دیگر آتش کند و دیگر سحق کند و دیگر تشویه دهد و این عمل چند
بار تکرار نماید که وزن او قبل از تشویه و بعد از تشویه مساوی باشد پس چهار برابر وی را از آن آب سه بار مقطر بر سر وی
ریزد و دیگر در سر پوشیده بگذارد و سیاب بتدریج از وی در قرع جدا کند و تقطیر کند و چون که در ته قرع باند نیکو ببسط کند
و باز آب بر ثفل ریزد و یک شبانه روز در دیگر بگذارد و دیگر جدا کند و تقطیر نماید و چون با تراجع کند و ده نوبت او را در زبل
یا در تون حمام تشویه دهد هر شبانه روزی سه نوبت بیرون آورد و سرد شده را سحق بلیغ نماید و باز تشویه دهد بعد از اتمام
صبری لطیف باشد دو نصف سازد و نصف از او در قرع عمیا کند و سه جزو نفی سه بار ثفل از آن آب تقطیر کند کند چهار
قسم کند و چهار نوبت سوی دهد بطریق تشقیه در عمیا بادات الانبوره حضرت والدین فرماید در اندرون آن اذا
ان رطوبت [illegible] [illegible] بزیر [illegible] و تمام عمل همین تشویه است [illegible] +
در این محل عمل قمری تمام شود و شاه ولید فرماید چه انکه کی و سه اجزا باهم یکی کرده تمامی [illegible]
[illegible] در مقام [illegible] تمام کار [illegible] بیاور بر سر او در قسمت پنجم +
در اندرون [illegible] حضرت پیر روی قدس سره در قصیده نصیحت فرماید طفل تو چون [illegible]
شیر [illegible] او [illegible] و چهار جزو آب دیگر پنج قسمت [illegible] و پنج نوبت دیگر
در تشقیه بطریق [illegible] عمل تمام کرده [illegible] فرماید پنج و [illegible]
[illegible] فرماید از [illegible]
مرتبه [illegible] بحه [illegible] تا نهم مرتبه قاعده [illegible] از این [illegible]
فائده [illegible]
[illegible]
آنچه در این کتاب نوشته شده است قدیما و جدیدا تمام مجرب است و باهم داخل در اعمال این کتاب شود که مفید
[illegible] از برای [illegible] این کتاب [illegible] از برای [illegible] نخواهد داد در [illegible]

بالنسبه در [illegible] است که من باب [illegible] که در این کتاب نقل میشود از جمله [illegible] اشکه [illegible]
کن [illegible] نگاهدار و [illegible] اهل [illegible] زیرا که [illegible] عزیزتر دارم و [illegible]
※ [illegible] اشرف [illegible] اکنون [illegible] بشما گفته ام نیکو نگاهدارید و کشف [illegible]
و [illegible] که اینها از اسرار مکنونه است زیرا که علم کیمیا [illegible] علم و عمل [illegible]
کن که [illegible] مردم مال [illegible] و عاقبت [illegible] افتادند و [illegible]
[illegible] واجب و لازم است که شکر این نعمت عظمی نمائید و دائم مشغول [illegible] باشید تا [illegible]
باشما یاد که [illegible] زیرا که این جماعت که [illegible] مردم [illegible]
و [illegible] که [illegible] بعینه [illegible]
یا آنکه [illegible] بشما [illegible] آنکه [illegible] پیدا کرده ام [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] و اینها [illegible]
[illegible] و [illegible] بشما تعلیم [illegible] اولا آنکه هر
کس دارا [illegible] اظهار نخواهد کرد ثانیا آنکه اگر [illegible] این عمل [illegible] از مال [illegible]
میکنند و [illegible] کار است [illegible] نسبت بعضی از [illegible]
و [illegible] بشما باشد [illegible] یوم لا ینفع مال و لا بنون [illegible]
[illegible] که [illegible] اسرار [illegible] بشما تعلیم نمودم کشف [illegible]
[illegible] نمیدانم [illegible]
و [illegible] زیرا که کتب [illegible] بتاره و رمز نوشته شده است و غیر صاحب عمل [illegible] توانند از او
بهره مند شود [illegible] بر کتاب ملاحظه میکنید که نوشته است [illegible] و ا [illegible] میکنند [illegible]


نوشت [illegible] لازم دارد تا [illegible] در کتاب نوشته [illegible] عمل زیرا که [illegible] باید پیدا
[illegible] زیرا که اگر چنین نباشد لازم می آید که [illegible] کلید خزانه الهی [illegible]
[illegible] دیده است که یک شخصی [illegible] ثابت کرد و با طلا [illegible]
هر روز [illegible] اینده [illegible] با هم [illegible]
[illegible] بسیار ثابت میکنند [illegible] و دیگران [illegible]
دیگر [illegible] فهمد که آن شخص [illegible] ثابت کرد [illegible]
بخصوص [illegible] بود [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] عرض کنم [illegible]
لیکن [illegible]
[illegible] که [illegible]
این [illegible] سال [illegible]
کیمیاگری [illegible]
تا کنون [illegible]
دارم [illegible]
و [illegible] که
[illegible]
[illegible]
[illegible] از صنایع [illegible] و نیکو [illegible]

کتابخانه [illegible]
[illegible] ۱۳۱۵

